


نوشتۀ حضرت آقای صدرزاده* را زیارت کر
تذکر معظم له متشکرم. آقای صدرزاده مقاله قبلی ح
مطالعه فرموده‌اند، بنده، در آن مقاله مأخذ نقل خو
نوشتۀ یکی از اساتید بزرگ نقل کردم و حدود یک
راجع به انواع و اقسام ملائکه به حسب مراتب تنزلات
در مظاهر خلقی از ملکوت اعلی تا آخرین سیر فیض
مقام نازل وجود، در مجله درج شد و خود مست
مرحوم مجلسی نقل می‌کنم.

راجع به مؤلف عظیم کتاب بحار الانوار، باید
عرض کنم که مرحوم علامه مجلسی (نورالسله
محدثی عظیم و فقیهی متبحر است، ولی اگر کسی ا
فقه مانند اکابری نظیر: محقق سبزواری، صاحب ذ
کفایه و فاضل هندی، کاشف اللثام و
اردبیلی، شارح ارشاد و در علم کلام و عقاید، او را
فاضل هندی و محقق سبزواری و آقا حسین خواه
مؤلف مشارق الشموس که این اعظام با او در یک
زندگی کرده‌اند، بدانند، راه خطا رفته است.

بدون شک زحمات مجلسی (علیه الرحمه) در
این اثر عظیم قابل توجه بوده و دلیل بر عشق او به
کوشش و ترویج آثار ائمه (علیهم السلام) است، حقیق
مرحوم ارادت دارم، و «من که باشم که بر آن خاطر

* کیهان اندیشه، شماره ۵، مقاله توضیحی کوتاه بر نقد تهافت



پیرامون
نقدتهافت
غزالی

شک داشته است و شک او ناشی از این اصل مهم بوده که آیا روح همان مزاج است که بعد از موت فاسد می‌شود و یا مجرد و باقی است؟ و اعتقاد به تجرد روح با معاد جسمانی منافات ندارد، بلکه با انکار بقای روح، نه معاد جسمانی صورت صحیح دارد، نه معاد روحانی و با جواز اعاده معدوم نمی‌توان معاد را ثابت کرد.

مادّیون و دهریون، باب اعظم نفی مبدأ وجود را در نفی تجرد نفس یافته‌اند. تصریح به اینکه ملائکه مقربان درگاه الهی و حاملان عرش، موجوداتی مادی و دارای بال هستند- دوتا، سه تا، چهارتا، الی غیرالنهایه- که با پرو بال خود صعود و نزول دارند، از ملائکه حاصل وحی، چیزی در حد (آدمک سرخرمن) تصویر کردن قابل قبول مذهب اهل بیت (علیهم السلام) نمی‌باشد.

کجا در متواترات اخبار و متظافرات آیات کتاب، ملائکه به «اجسام نوریه (باقید ماده)» یتشکلون باشکال مختلفه» تعریف شده است؟ این حرف موروثی قدمای معتزله و اشاعره است، نه فرموده ائمه (ع).

مرحوم مجلسی بسیار ساده و صاف و صادق از امام معصوم (ع) در فضیلت ذاکر خداوند نقل می‌کند: ذاکر خدا ممکن است از ناحیه هر بلای آسمانی و زمینی بمیرد، ولی صاعقه در او اثر نمی‌کند.

خلاصه و جان کلام آنکه: ذاکر خدا ممکن است به وبا و طاعون و محرقه و سرطان و بمب اتم و... تلف شود، ولی صاعقه او را تلف نمی‌کند.

ایشان توجه نمی‌کند که ذاکر خداوند چه مصرفی دارد که مانع هیچ بلیه‌ای نمی‌شود، فقط از ناحیه صاعقه که ممکن است طی قرون و اعصار برسبیل احتمال، ذاکر خدا به آن مبتلا شود، اثر خود را ظاهر سازد.

وضع آن مرحوم دردقایق علمی نحوی است که بحر مقام در علوم نقلیه و عالم بی‌نظیر در جامعیت، آخوند ملا فتح‌الله معروف به شریعت اصفهانی (از قرار نقل زعمی شیعی مرحوم آقای میلانی و استادان تحریر سید کاظم عصار) فرموده بودند: باید حدیقه الشیعه منسوب

در مرحوم در مقام بحث در تجرد نفس و عوالم، مطالبی بیان کرده‌اند، که با اساس ولایت کلیه و وحی سازش ندارد. با شناختی که ما از نفوس و ولایت کلیه و خاتمالانبیاء و الاولیا (علیه و علی السلام) داریم، نمی‌توانیم نفوس آنان را جسم برزخی و طیف احياناً مادی بدانیم، چه آنکه بهشت در درجات عقلانی و جسمانی آن گنجایش کامل محمدی (ص) را ندارد و گسفتن «کم فی الارواح و نفوسکم و...» با این مبنا، نخواهد داشت. ما «تسا صورت جهان بود علی بود» را از صمیم قلب پذیرفته‌ایم و نور نبی خورشید اعظم- که از موسی پدید و گه ز آدم» لیل نقل و عقل قبول کردیم و «بکم فتح الله و بکم را با تمام وجود تصدیق کرده‌ایم. آنچه که ایشان از عقل تصویر کرده‌اند، قابل پذیرش نیست و اساس وحی و معاد و ولایت بر آنچه ذکر می‌کنیم استوار

نم آری با ادیان به بقا. و تجرد نفس معتقدند و من سألته اعتقادی را سراغ دارم که این اندازه برهان نامه شده باشد و حیوانات تام الوجود از ماده تجرد تا چه رسد به انسان و مرحوم مجلسی بابتی راجع به حیوانات دارد.

نکار تجرد نفس به کلی، با معاد وحشر و نشر، سازگار نیست و ملتزم شدن به اعاده معدوم و توجه نکردن به امتناع اعاده معدوم، شاهد و گواه صادق است بر اینکه عوم، بدون تحکیم اصول و قواعد از طریق عقل، و مراجعه به روایات و آیات با درایت و با فکر خود اظهار کرده است که از او بعید می‌نماید.

مقاید مذهبی، از اظهار حق نباید چشم‌پوشی کرد لفاً در صدد اهانت به مرحوم مجلسی و اسائه ادب به مقام بزرگ او برنیامدایم.

اول به مادی بودن روح، نزد عارف به قواعد عقلی است با انکار معاد، لذا جالینوس طبیب در امر معاد

به محقق اردبیلی، اثر یکی از تلامیذ علامه مجلسی باشد و اثری بدین روش امکان ندارد، از فقیه و مستکلمی دقیق مانند ملااحمداردبیلی باشد که هر مطلبی را سنجیده بیان می کند.

ما آیات و روایاتی که در آنها به مجرد ملائکه و نفوس ناطقه تصریح یا اشاره شده است نقل می نماییم و با اختصار در آن بحث می کنیم. خود آن مرحوم در خواص ملائکه روایات زیادی نقل کرده است که همه آن روایات دلالت بر مجرد دارد.

در اینجا راجع به حدوث زمانی عالم و عدم منافات آن با ازلیت فیض در مقام نقل دلائل ابوحامد غزالی و مجلسی گفتگو خواهیم کرد.

آقایانی که اشکال به مقالات حقیر دارند، توجه داشته باشند که مسایل علمی را با امورسیاسی داخل نکنند.

آیات قرآنی و سنت ولویه دائمی است و در سیطره و احکام زمان و مکان واقع نمی باشد و برای جدال و بهره برداری بوجود نیامده اند.

فرق بین فقیه اصولی و اخباری بسیار واضح است: اصولی نیز روایت را به روی چشم خود می گذارد، ولی آن را با درایت توأم می سازد، اخباری پناه به روایت برده و قیافه حق به جانبی نیز به خود می گیرد و احیاناً می گوید: اگرما در قیامت به درگاه خداوند عرض کنیم ما فقط به روایات آل رسول (ع) عمل کردیم، ما را توبیخ نخواهد کرد.

آنها به خیال خود به علمای اصولی طنز گفته اند. غافل از اینکه شارع به ایشان خواهد گفت: به شما عقل هم دادیم که بکار بیندازید! بین فقه اخباری و فقه ارباب اجتهاد فرق بقدری زیاد است که حد ندارد «از محقق تا مقلد فرقه است». در مباحث اعتقادی بساید اصول و قواعدی مقرر نمود که هر کس به دلخواه خود عمل نکند.

ما در مسأله مجرد ملائکه به مجرد عقلانی و برزخی مجرد ملائکه موکل بر قوای غیبی و شهادی وجودانسان و ملائکه موکل بر قوای موجود در عالم ماده به دلائل عقلی و نقلی تمسک می کنیم. در اینجا مبحث حدوث و قدم نیز مورد بحث دقیق قرار خواهد گرفت و مسأله تجسم اعمال و بحث

خلق اعمال و جبر و تفویض و مسلک کتاب و سنت و لو اعمال عباد، بادقت و بطور جامع الاطراف بیان خواهد

این مباحث در ذیل نقد تهافت مورد تحقیق

خواهد گرفت «والله يقول الحق وهو يهدي السبيل».

آنچه آن مرحوم بعنوان شرح بر اصول کافی نوشته

واقلاً اگر مقصود آن چیزی است که آنجناب از روایات

بیت (ع) عرضه داشته اند، احتیاج به امام نیست! و لسی

واضح است که در آن روایات، مطالب عالیه وجود دارد

فقط اظهار آن حقایق شأن صاحبان ولایت کلیه است.

نیز در اصول و عقاید روایاتی دارند که بدون تعصب

گفت: به دست خود، خویش را محروم ساخته اند.

«از همه بیچاره تر خفاش بود

کاوعدو آفتاب فاش بود»

قسمت مهمی از بحار الانوار السماء والعالم نام

همه قسم حدیث در این کتاب هست، از معقول و

معقول، همه قسم سخن نیز در آن وجود دارد، از مقبول

مقبول و احیاناً برخی از آن احادیث با هیچ اصل

ندارد، در جای خود از آن اخبار و احادیث نیز نقل می

قدری به عقب برمی گردیم و خواهیم دید که او

اشاعره و معتزله و اهل روایت بدون درایت، به کلی اساس

بازیچه افکار خود قرار داده اند و از آن نیز به خورد

ائمه شیعه نیز داده شده است. اگر استدلال به عقل

است، استدلال به روایت و قرآن بدون درایت نیز رسوائی

می آورد و خطرناکتر آنکه فرقه های مختلف و گروه های

نیز به کتاب و سنت استدلال کرده اند. اگر روزی کار

دست نقالان بیفتد، سنگ روی سنگ قرار نمی

و گروه های مختلف سراز گریبان بیرون می آورند. ظ

اخباری گری برای شیعه هزار درجه خطرناکتر از حنا

مسلک سنت و جماعت بود. این جماعت به درجات که

جامدتر از حنابله اند و از مساعی شیخنا الاقدم آقا

بهبهانی (رضی الله عنه) و تلامیذ او، این خطر رفت

ولی همان افکار مانند میکرب مزمن در مغز جاهلان

به نحوی ضعیف به حیات خود ادامه می دهد و بسا

دانشمندان محقق دوباره جان خواهد گرفت.

اما اینکه فرمود قول به تجرد ملائکه بامتزافات از آیات و ... مخالف است، و ملائکه همه پر دارند و جناح الی ماشاء الله، آن پرها مانند: «بل پداه مبسوطان» است و در این شواهد از روایات زیاد دیده می شود و علامه مجلسی از این جهت انکار مجردات ملکوتی می کند و اصولاً از موجود مجرد تنفر دارد که مبدا تعدد قدما لازم آید و حدوث زمانی عالم را نتواند ثابت کند.

مرحوم مجلسی، روح راهم مجرد نمی داند و چون از مجرد تصویر صحیحی ندارد، روایات صریح در تجرد روح رانندیده می گیرد، در جائی شاک و به اصالت عدم تمسک و در مواردی صریحاً تجرد غیر خدا را انکار می کند.

ارباب معرفت، حقیقت محمدیه یا ولایت علویه و مهدویه را، مقام مشیت فعلیه و نور الانوار می دانند و برطبق دلائل عقلیه و شواهد نقلیه معنای اسم اعظم، وارث ولایت محمدیه است. و این حقیقت نوری نفس رحمانی و وجود منبسط نام دارد و اول موجودی که در مقام غیب به حقیقت ولایت بیعت کرد، عقل اول و روح اعظم است که در روایات از این سر مقتع بالسر پرده برداشته شده است، ولی درک آن در نهایت غموض است و مرحوم مجلسی چون لطافت این قبیل روایات را در نظر ندارد آن را از غوامض اخبار می داند.

اینکه فرموده اند: حکما اجمعین خود را به شکل مسلمانها در آوردند که اسلام را خراب کنند. یکی از این حکما میرداماد است که در علوم فلسفی استادی متمهر و از مجتهدان عصر خود و از بزرگترین

حکمای مشائیه در اسلام است و آخوند ملا اسماعیل خواجویی و ارباب تراجم عصر او گفته اند «سید نامحمد باقر بن میر شمس الدین الشهیر بالدما قدس سره، من قبل امه الی الشیخ المحقق... انه لم یأ و باللیالی الی فراشه للاستراحة مدة اربعین سنة و لم یفت منها لنافلة مدة تکلیفه»

این مرد بزرگ در نیوغ ذاتی از عجایب است، قبل از رسیدن به سن بیست سالگی از فحول به شمار می رفته است. یکی از اکابر حکمای اسلام بل که سلطان الفلاسفه،

ارسلو السماء والعالم نوشته است، علامه مجلسی (الرحمه) هم سماء و عالم نوشته است؛ قال فی الجزء السادس والخمسون بحار الانوار (ص. ۱۳ بیروت): «تکملة. اعلم انه اجمعت الامامية بل المسلمین الا من شد منهم من المتفلسفین الذین و انفسهم بین المسلمین لتخریب اصولهم وتضییع هم علی وجود الملائكة وانهم اجسام لطيفة نورانية اجنحة مثنی وثلاث ورباع واكثر، قادرین علی التشکل کمال المختلفة وانه تعالی یورد علیهم بقدرته ماشاء من کمال والصور علی حسب الحکم والمصالح ولهم حرکات دا و هبوطاً کانوا یراهم الانبیاء والاوصیاء و... والقول دهم وتاویل الاخبار المتواترة والایات المتظافرة تعویلاً شبهات واهیه واستبعادات وهمیه زیخ من سبیل ی و اتباع لاهل الجهل والعمی...»

از حضرت ایشان می پرسیم که در کدام آیات متظافره آیات متواتره، تصریح شده است که ملائکه نورانی مادی هستند، مگر جسم مادی می تواند حامل هیبت و دارای هیبت و نزول و صعود باشد. مثل و تنزل و اص مجرد است، مگر هر امر غیر معقولی را به قدرت حواله دادن، مشکل را حل می کند؟ شما در قدرت حق صحبت کنید، قدرت مطلقه حق حد یقف ندارد، حج تعلق قدرت، امکان است.

این قبیل از حرفها که ملائکه جسم نوری مادی شکل به اشکال مختلفه می باشند، در کلام معتزله و عمره، از جمله امام الحرمین فراوان دیده می شود.

اخبار متواتر در کجا پیدای می شود که ایشان به آن از تمسک می نمایند و به مادن بودن ملائکه دلال می کنند. صاحب حدائق نیز با همین ظواهر لیه کتاب وسنت، کروییت زمین رانفی می کند و قول به بیت زمین را مخالف ظواهر سنت می داند.

ما در مسأله از لیت فیض در مقام نقل عبارات تهافت، از مجلسی نیز مطالبی نقل می کنیم تا معلوم شود ایشان الب خود را در این باب از تهافت نقل می کند، نه از اهل (علیهم السلام).

خواجه نصیرالدین طوسی است، خواجه از تمام اشکالات فخر رازی و صاحب تهافت شهرستانی بر ابن سینا جواب داده است و تلمیذ مخلص شیخ‌الرئیس می‌باشد. (دانشمندان مصری کلیه آثار او را چاپ و در مقدمه خود بر کتاب او نوشته‌اند: ابن سینا به حق فیلسوف الاسلام است). و اگر قول به عقول مجرده با متظافات آیات مخالف باشد می‌بایست در شرح اشارات ذکر کند، مگر آنکه معتقد باشد، خواجه هم متظاهر به اسلام بوده است! و (العیاذ بالله) مسلمان نبوده است!

من نمی‌توانم باور کنم شیخ اشراق خودش را متمایل به اسلام جلوه داده است، و باطناً در زمره کفار است در حالتی که در تلویحات یا یکی از آثار دیگر خود (که پروفیسور کربن چند اثر نفیس او را بصورت مجموعه‌ای چاپ کرده است) می‌گوید: به تجربه برای من ثابت شد که هیچ عبادتی مانند صوم و صلاة و قرائت قرآن روح را جلا و صفا نمی‌دهد، بخصوص که صائم غروب آفتاب افطار نکند و تا سحر به روزه خود ادامه دهد و با معدۀ خالی عبادت کند. (عبارت او را نقل خواهیم کرد).

ملا عبدالرزاق لاهیجی می‌نویسد: استادم ملاصدرا اغلب روزها روزه‌دار و شبها با خدا راز و نیاز داشت و عاشق زیارت کعبه و قبور ائمه (علیهم السلام) بود، حلاوت عبادت، او را در حالت ذکر و تسبیح و تقدیس دائم قرار داده بود.

ما مفصل بیان خواهیم کرد که کثیری از متمسکان به حدیث بوئی از توحید افعالی به مشام جانشان نرسیده است و تقویضی و معتزلی صرفند، قائل به تسننیه صرف هستند، یا معرفت به حق ندارند و یا نسبت به حق ادب را مراعات نمی‌کنند. چه آنکه حق با کلیه موجودات از طریق وجه خاص (قرب وریدی) و وجه عام (سلسله علل) معیت قیومیه دارد و فعل صادر از هر شیء در عین آنکه فعل آن شیء است فعل حق است و در مظاهر تفصیلی جهات کمالیه به حق و عبد و خالق و مخلوق هر دو مستند است و صریح روایات در مقام نفی اعتزال و تشبیه اشعریت مخالف گفته اوست.

مرحوم مجلسی در روایات وارد از عامه و خاصه ر به وجود نوری ائمه (علیهم السلام) از نور، نورحسی و معرفتی فهمیده‌اند.

نقل و ازالة وهم

قال (فی البحار الجزء الرابع والخمسون، کمال العالم ط ج ص ۲۳۳): «تفهیم و تتمیم نفعه عمیم. ان المقصود الاصلی من هذا الباب اعنی حدوث العالم کان من اعظم الاصول الاسلامیة وکان فی قدیم الزمان لا ینسب القول بالقدم، الا الی الدهریة والملاحدة والفلاک المنکرین لجمیع الادیان ولذا لم یورد الکلینی (ره) وبقی المحدثین لذلك باباً مفرداً فی کتیبهم، بل اوردوا فی بعض حدوث العالم اخبار اثبات الصانع اتکالاً علی ان بعد الاقوال بالحق جل و علا، لا مجال للقول بالقدم لاتفاق از باب الدلیلیه.»

اولاً باید دید که احدی از فلاسفه قائل به قدم ذاتی ماسوی الله شده است یا نه؟ قول به ازلیت فیض، ملازم قدم ذاتی قلم اعلی و صور قضائیه و قدریه واقع در سلسله طولیه وجود نمی‌باشد و شرایع الهیه و ادله عقلیه وجود موجود قدیم ذاتی ما سوی الله را نفی می‌کند و حقا وجودیه در سلسله طولیه نفس تقدم به حقا و حکم حدوث و تقوم به حق بر سراسر حقا ممکنه حاکم است و وجوب و قدم ذاتی اختصاصاً به حق تعالی دارد و وجود امکانی صرف فقر و نفس حدوث، و وجودی ظلی و تبعی است. هر موجودی دارای حدوث ملازم با احتیاج به حق است، و حدوث اقسامی دارد که تابع اقسام موجودات است و منافاتی با قدم فیض ندارد. و ما بیان خواهیم کرد که موجودات ملکوتی که قدیم زمانی‌اند، معلول و مخلوق ولی مخلوقی کاملتر. مجردات صرفه چون در زمان تحذیر ندارند، ناچار حادث زمانی نیستند، و دلیلی که علا مجلسی بر نفی قدم زمانی عقول و حقایق برزخیه ذک

فلاسفه و عرفا قائلند که این دست من خداست! گفتم: خوش به حال دست تو.

ما نیز از این زمزمه‌ها شنیدیم و با احتیاط شرح تجرید علامه و منظومه و شوارق را خواندیم، در مطالب آنها کفری ندیدیم، فقط فهمیدیم که مخالفان آنها مرد میدان دقایق فلسفه نیستند.

مرحوم مجلسی معتقد است: حدوث واقعی، همان حدوث زمانی است و همه موجودات حادث زمانی‌اند، او کلیه ملائکه را اجسام نوری مادی می‌داند و از موجود مجرد تام‌الوجود واهمه دارد و قول به قدم فیض را باطل می‌داند و دلیل آن را هم ذکر می‌کند (که در جای خود نقل خواهد شد) و مطلقاً علاقه ندارد که بشنود جبرائیل و میکائیل و بالاخره حاملان عرش که واسطه فیض وجودند از ماده و مقدار مجرد دارند، ناچار عالم مثال را که محققان آن را ابداعی می‌دانند، او منکر است.

چون جمع کثیری از محدثان و محققان شیعه به مجرد روح معتقدند، ایشان اظهار تردید می‌کند و اعاده معدوم را نیز جایز می‌داند و ممتنع را هم قدرت مطلقه حق به زعم او ممکن می‌سازد.

در شرح دعای اول صحیفه سجاده می‌فرماید: «ان القول بوجود قدیم سوی‌الله مخالف لا جماع‌الامة» مگر اجماع بر حدوث را به بقال و عطار واگذار کرده‌اند. فقیه اصولی و محدث و متکلم محقق ملا اسماعیل خواجویی در ذیل این قول می‌فرماید:

«والعجب من هذا الفاضل انه كيف اشتبه عليه الامر ولا يدري ان العامة لا يفهمون من الحوادث والتقديم مارامه هذا الفاضل وامثاله، لان للحدث انحاء من المعاني والمصاديق ومع هذا يذهب الي نفى تجرد الارواح وفنائها بفناء الابدان مما تلقاه بالقبول جم فقير من الفحول وجمع كثير من ذوي الاحلام والعقول...» (کتاب ثمره الفوائد در معاد جسمانی، جلد چهارم، منتخبات فلسفی)

بنابر نفی تجرد روح، امکان ندارد بتوان به معاد

است، ناشی از عدم تدرب ایشان در مباحث عقلیه دلیل عقلی بر نفی علل طولیه که قدیمی زمانی شند اقامه کرده است و بسیار ضعیف است. ما طی این دلیل او و ابوحامد را نقل می‌کنیم و سستی آن را ر می‌سازیم.

مسأله دیگر که به حقیقت آن باید رسید و بعد سخن آن است که افعال مستند به حق به کلی از زمان بیخ دارد، لذا «کان الله و لم یکن معه شیء» اصلاً دلالت بر عدم حق بر اشیاء به حسب زمان ندارد و مثل «کان الله شیء علیما» (سوره احزاب، آیه ۴۰) دلالت دارد بر حق دائماً بر اشیاء عالم است، چه در ازل الازال و چه بعد الابد، لذا از لفظ «اول ما خلق الله و...» مطلقاً توان حدوث زمانی فهمید، و هیچ دلیل نقلی نداریم که قائل بحدوث زمانی کلیه عوالم نباشد کافر است و ث زمانی عالم را هم بیان می‌کنیم.

«اول ما خلق الله العقل»، یا «اول ما خلق الله نوری» یا «ما خا...» نسا، یا جابر «فقط تقدم به حسب وجود را افاده می‌نماید.

ما اسیران خاک و عالم سا... در قطعاتی از زمان فراریم، در زمان خاص متولد شده‌ایم و در آن مخصوص می‌میریم و افاعیل ما دائماً در ازمنه متاخر مان دیگر تحقق می‌یابد، در نتیجه از وجود خالق که بط بر زمان و مکان است و نمی‌شود فعل او زمانی باشد، خبریم و نمی‌دانیم که صدور مجموعه عالم وجود از بی‌علی‌الاطلاق بر سبیل ابداع است.

طلبه ساده که مدتی تحصیل در ادبیات و سطوح ده باشد بواسطه بساطت ذهن و یا شخص کودن که ن جوال ندارد، وقتی در چنین مباحثی نظر می‌افکند و برات غزالی یا مرحوم مجلسی را می‌شنود یا مطالعه کند، یکسره در سنگلاخ گرفتار می‌شود و همه عرفا و ما را در زمره کفار می‌بیند که برای اغوای مردم دعوی لاد کرده‌اند.

در اوائل طلبگی شیخی کاشی به من می‌گفت:

معتقد شد، ولی فاضل مجلسی اصالت را به ماده و جسم می‌دهد، کلیه عوالم ملائکه را جسم نوری مادی می‌داند و اذعان ندارد که علم مطلقاً از ماده مجرد دارد و حال آنکه حامل وحی نمی‌شود مجرد مثالی باشد، تا چه رسد به آنکه مادی باشد و توجه ندارد که جسم مادی نمی‌تواند از سنخ نور باشد، جز نور حسی و گوئی از جبرائیل و حامل وحی چیزی شبیه غلام پست و نامرسان ترسیم می‌نماید که با بالهای خود از مکان قرب حق پرواز می‌کنند و ناچار فاصله بین حق و رسول اکرم را فاصله مکانی می‌داند.

نقل و تزییف

در معنای حدوث می‌فرماید: «والمستفاد من کلام الشیخ ان معنی الحدوث هو المسبوقه بالعدم اما بالذات لا بالزمان وهو الحدوث الذاتي، واما بالزمان وهو الحدوث الزماني». بعد از نقل عبارت مذکور، خود به دنبال عبارت شیخ جمله‌ای می‌چسباند که «وهو المتبادر من لفظ الحدوث اذ المتبادر منه، انه لم یکن موجوداً فوجد» و جمعی این عبارت ذیل را از شیخ پنداشته‌اند.

اولاً استدلال به بتبادر عرفی در اصول و عقاید بکلی بی‌اساس می‌باشد و از جمله خطابیات است که شأن خطبای و مذکران است و در ثانی عرف حدوث ذاتی و زمانی نمی‌فهمد و مطلقاً دروادی تقسیم کنندگان موجود به قدم ذاتی خاص واجب و قدم زمانی مخصوص ملائکه واقع در ملکوت اعلی و ساکنان در ارض بیضاء و جبروت و حادث زمانی خاص بلده خراب آباد زمان و حرکت و ماده، قدم نمی‌نهد و از این حرفها فارغ است، وای کاش همه فارغ بودند.

همین اشکال علامه مجلسی را غزالی به حکما وارد می‌کند که معلول چیزی است که مسبوق به عدم زمانی باشد و ما در مقام ازالة شبهه حجت الاسلام، جواب ایشان را می‌دهیم و خواهیم گفت که مسبوقیت به عدم مقوم حقیقت معلول است و نه متمم علیت خالق است و قول به انقطاع فیض از فیاض علی الاطلاق اگر قائل به لوازم قول خود متوجه

باشد خواهد دانست که چه مفسده‌ای بر گفته‌اش مترتب می‌شود.

تقدم ارواح بر ابدان بوجودی مناسب با عالم تجرد و تقدیس و تحقق انوار محمدیون یعنی اهل بیت (علیهم السلام) قبل از عالم ماده و دارقوا و استعدادات با وجود نوری، امری مسلم و غیر قابل انکار است و در بعضی فضائل عامه آن روایات را نقل کرده‌اند و «... نور... ما خلق الله العقل» و «... نور... و «... روحی» و روایت «اول ما خلق الله القلم و قال له تعالی، اکتب، قال ما اکتب، قال: القدر ما کان و ما یكون.

جفت الاقلام و طویت الصحف...» از طرق خاصه و عامه نقل گردیده و تلقی به قبول شده است، ولی مرحوم مجلسی این روایات تجرد را استنباط نمی‌کند و در کلماتی نظیر این کلام که ملائکه جسم نوری غیر مجردند پافشاری می‌کند اعتقاد به عقول را از مختصات (به تعبیر او) مستفلس می‌داند، که خود را به شکل مسلمانان در آورده‌اند، و گاه که از روایت فهمیده می‌شود که خواص عقل برای ارواح ملکوتی ثابت می‌شود، می‌گوید: «این روایت از غوامض روایات است» و همین مطلب را در آیات بینات قرآنیه دال بر بقاء ارواح ملازم با تجرد، تکرار می‌کند و کلیه فلاسفه در صف مقدم کفار قرار می‌دهد و در حقیقت بهانه‌ای برای کسانی که از تفکر فرار می‌کنند، تهیه فرموده است. در اینجا روایتی را نقل می‌کنم که واقعاً معجزه به حساب می‌آید و مرحوم علامه مجلسی آن را نقل کرده می‌گوید، این قبیل از اخبار از غوامض علم الحدیث است.

شیخ صدوق (ره) در علل الشرایع نقل کرده است «... عن علی عن النبی علیهما السلام، سئل مما خلق الله العقل، قال (ص): خلقه ملکاله رؤس بعدد رؤس الخلیق، مبر خلق و من یخلق، الی یوم القیامة، و لکل رأس وجه، و لکل آدمی رأس من رؤس العقل، و اسم ذلک الانسان علی و ذلک الرأس مکتوب، و علی کل وجه ستر ملقی لا یکشف ذلک الستر من ذلک الوجه حتی یولد هذا المولود و یبلد حد الرجال او حد النساء فاذا بلغ، کشف ذلک الستر، فیه فی قلب هذا الانسان نور، فیهم الفریضة و السنة و الجید

روح اول و عقل کلی و نور محمدی (ص)، چون واسطه در ترقیم نقوش امکانیه و صور وجودیه است، بنحو اعلی و اتم واجد کمالات جمیع موجودات و مفتاح غیب و شهود است و اگرچه وحدت آن نسبت به احدیت ذاتیه حق و وحدت عددی است، ولی نسبت به حقایق ملکوت و ملک دارای وحدت اطلاقیه ظلیه است. قوله: «له رؤس بسعد رؤس الخلاق» اشاره به مقام جمعی و اطلاقی این حقیقت مقدسه و وجدان جمیع کمالات مادون را به نحو اعلی و اعم و تحقق خطوط شعاعیه نوری (که از آن به جهات فاعلیه نیز تعبیر شده است) که بین این حقیقت اطلاقیه و حقایق ملکوت و ناسوت موجود است.

جهات فاعلیه نور محمدی (ص) در همه اشیا ظاهر است. چون آن حقیقت اصل جمیع کتب وجودیه است و از آن به قلم اعلی تعبیر کرده اند، مشتمل است بر همه رقوم وجودیه و همه حقایق بسوجود (ذری) در آن حقیقت منطوی اند و اگر کسی مانند حضرت ختمی مرتبت محیط به سر قدر باشد، جمیع رقوم امکانیه و کلمات وجودیه را بوجود قرآنی و جمعی در عقل و به اعتباری در وجود خود مشاهده می کند که: «نحن السابقون الآخرون» و این مقام، به اعتبار تجلی همه موجودات (بدون تجافی از مقام غیبی خود) سریان دارد، چه آنکه سر ولایت مانند سر توحید در همه اشیا بحکم «و هو معکم اینما کنتم» (سوره حدید، آیه ۴) سریان دارد و «در هیچ سری نیست که سری از خدا نیست» ولی سریانی مجهول الکنه «فطرة الله التي فطر الناس علیها» (سوره روم، آیه ۳۰) بنا بر این رقوم تکوینی بعد از قبول وجود به مشیت الهیه، آن رأس که بسوجود قرآنی و جمعی در عقل وجود داشت، بسوجود تفصیلی و فرقی باهرشیء منطبق می شود که شاید «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت» (سوره هود آیه ۱) اشارت به آن دارد.

بهمین جهت فرمود: «ولکل وجه رأس» که بعد از ظهور خارجی از مقام تعیین علمی به تعیین خارجی متعین می شود و این عقل که «رحمة للعالمین» از القاب شامخه اوست در عالم ماده با انسان ارتباط خاص دارد. چون انسان بعد از ظهور در عالم ماده، استعداد بلوغ به مقام عقلانی را

ی. الا، فمثل العقل فی القلب کمثل السراج بیت.»
باید عرض کنم: اگر کلیه حکما و عرفا، دست به دست بگردند، عاجزند از اینکه در وصف مخلوق اول و نحوه ط او با اشیا و صحف و اقلام وجودی و حقایق ملکوت و نحوه ارتباط آن با نفوس انسانیه این قسم موجز تصر و مفید و جامع الاطراف، سخن بگویند، چه آنکه آن رت به اعتبار باطن ولایت محیط بر قلم اعلا است و ارتباط آن با خلاق را به علم بسیط حضوری هده فرموده است و از شهود خود اخبار فرموده است که من بایعه، صلوات الله علیه، العقل الاول» این روایت از چهره روایات عقل مذکور در کافی برداشته است، آنکه نبوت آن حق ثانی، ازلی و ابدی است و جمیع انبیا مقام آن وجود بی همال و ولایت کلیه اهل بیت او اخذ می نمایند و رئیس ارباب عرفان از علی (ع) به «اقرب س الی رسول الله امام العالم و سر الانبیاء و الاولیاء معین» تعبیر کرده است و عقل، اول تعیین حقیقت مدیه البیضاء و العلویة العلیاء است.

اما اینکه نبی ختمی مرتبت، (علیه و علی اولاده سلام) فرمود: عقل ملک روحانی است، اشاره به مقام رد آن حقیقت از ماده و مقدار فرموده است. و نفس ناطقه مان نیز اگر به مقام مجرد تام عقلانی برسد از ماده قدر مجرد دارد، اگر چه مرتبه نازل نفس دارای مجرد زخی و مقام نازلتر از آن مادی است و برتجرد نفس حدود زده دلیل اقامه شده است، در حالی که ما در اثبات صانع زده دلیل و برهان نداریم، اگر چه فرموده اند: «الطریق فی الله بعدد انفس الخلاق»، ولی مراد از طریق، طریق هان نظری نمی باشد که لایخفی علی العارف بهذا الکلام نوری.

بس که هست از همه کس از همه جا راه به تو بتو برگردد اگر راه روی برگردد
«اینما تولوا فثم وجه الله» (سوره بقره، آیه ۱۱۵).
نداری چشم معنابین که در طومار هر خاری
حدیث حسن این گل، داستان در داستان بینی

دارد، آن رأس یا رئوس موجود در عقل، مستور و پنهان است و این سر در انسان مکشوف نمی‌شود، مگر آنکه در حیطه تربیت شرع فرار گیرد و به مقام بلوغ عقلی برسد و راه را بشناسد و بین خیر و شر فرق بگذارد، بعد از بلوغ به این مقام آن سر و راز هستی او مکشوف شود و شمع نوری عقلی بین این عقل جزئی و عقل کلی محمدی (ص) ظاهر گردد و به مدد اتصال به آن عقل، به مقام کمال برسد و هر چه وجود او کاملتر شود و به آداب شرع مبین مقیدتر گردد، آن خط شعاعی قوی‌تر گردد و توسط آن نور هدایت شود. نسبت آن عقل به عقول جزئیة بشریه، مانند چراغ مهیاء انوار وارد بر نفوس بالغ به مقام عقل و نوریت جزئی است و آن عقل کلی به منزله دایرة محیطی است به دوائر نفوس جزئیة بشریه.

نفوس ولویه (علیهم السلام) بواسطه تمامیت استعداد ذاتی، برق آسا، قسسهل از نبل به مقام بلوغ ظاهری به آن عقل کل که اصل آنهاست متصل می‌شود و با بر فرق عقل نهاده به مقام مشیت فعلیه نائل می‌گردد در مقام قبول تجلیات اسمائیه و تحقق به مقام جمعیت اسماء ظاهره و باطنه به مقام تجلی ذاتی نائل آیند که «اوادنی» کنایه از آن می‌باشد.

لذا این حقیقت کلی ولایت که مشتمل است بر ملک و ملکوت و محیط است بر جمیع حقایق «من الدرّة الی الدرّة» همان ولایت تکوینی است که بر آن ولایت تشریحی مترتب می‌شود و بسین همین دو قسم ولایت است مسلازمة تامه وجود دارد، وگرنه،

«گرانگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی»

ما در شرح حدیث مشهور: «اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة واولی الامر بالمعروف و العادل و الاحسان» این اصل مهم را بیان کرده‌ایم و با شواهد عقلی و نقلی اثبات کردیم که بالغ به مقام تام معروف و نائل به درجات عالیة عدالت و متحقق به مقام و مرتبه اعلائی درجات احسانیه، اقرب اشیا به حق است و خلافت و امامت او بلاواسطه است که «ان لله خلیفة... یملأ الارض فسطاً و عدلاً...»

بهمین ملاحظه اولوالا مردر لسان قرآن و حدیث، امام مفترض الطاعة صاحب ولایت کلیه نمی‌باشد. و عقل اطاعت غیر معصوم ممکن الخطا، بدون درنگ سرپس می‌کند و بدون چون و چرا تسلیم نمی‌شود.

احمد الراوی از دانشمندان سنت و جماعت ع (شاید در قهدهیات باشد اگر مرده است خدایش بیامرز بمن گفت: شما شیعیان با تطبیق اولوالا مر به امام معصوم یکسره خودتان را از شر حکام مستبد خلاص کردید ملامت خلقی در آسمان مسانیدید. گفتم امیر المؤمن علی (علیه السلام) شروطی برای شناخت اولوالا ذکر کرده است که هر که آن شرائط را واجد باشد مقادیر خود نبوت و رسالت کلیه دارد.

مراد از معروف افعالی است که موجب قرب تام به خود و قرب در صاحبان ولایت کلیه و اولی الامر اعلی مرتبه است که از عدل و احسان تام حاصل می‌شود و مرتبه اعلائی احسان، عبادت حق است، بدون «کأن» قه (علیه السلام): «لم اعبد رباً لم اره» و «رایت ربی بعقلی» فوق این مرتبه را با قلم نتوان بیان کرد و گوشها تشنه شنیدن آن را ندارند.

اینکه در حدیث وارد شده است «الاحسان ان تصیب ربک کأنک تراه» مراد، اوسط مرتبه احسان است.

وهم و تنبیه

قال الفاضل الربانی محمد باقر بن محمد تاج المجلسی «نورالله مرقدهما» فی شرحه علی الصحیحة الکاملة المقلبة بزبور آل البیت (علیهم السلام): «ان اولی و آخریته، تعالی، فسر تا بوجوه:

الاول ان یکون المراد الاسبقیة بحسب الزمان و هم ینتم اذا کان الزمان امرأ موهوماً كما ذهب الیه المتکلم (المتکلفون) او بحسب الزمان التقدیری كما ذکره انطربس ای لو فرضنا و قدرنا قبل حدوث الزمان زماناً آخر، که الواجب، تعالی، اسبق واقدم، اذ لو قبل بزمان موجود قدیم یلزم اثبات قدیم سوی الواجب وهو خلاف ما ذهب الیه الملیون من المسلمین و غیرهم و الاخبار المتواترة من العا

ذات نه قابل اشاره عقلیه ونه مشهود اولیاء است.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

آنقدر هست که بانگ جرسی می آید

حق تعالی موجود است، قبل از اشیاء و بعد از اشیاء و با

اشیاء، «والالی الله تصیر الامور» (شوری/۵۳) و «ان الی

ربک الرجعی» (علق/۸) و «الی ربک المنتهی» (نجم/

۴۲) و انالله (پس اول است) و انالیه راجعون (پس آخر

است) والی مابدئنا یول الامور.

حق مرتب در قرآن می فرماید، مثال اشیا به سوی

اوست و از همان جهت که مبدأ وجود است، از همان جهت

غایه الغایات و نهایت النهایات است. طلوع وجود به حقیقت

محمدیه و رجوع آن به اصل خود به آن حقیقت وابسته

است.

اما اینکه گفته اند: خداوند اشیا را فانی و معدوم

صرف می کند، از اغلاط و اوهام است، چون آن مرحوم با

مجرد مخالفت دارد، یکسره تمام عالم را مادی دانسته و

ملائکه را به تبع اشاعره و معتزله صاحب بال، یکی دوتا، سه

تا، تا چند هزار تا، می داند، آیات راجع به آخرت و قیامت و

نیز مآثورات وارثان علوم و مقامات و احوالات حضرت

ختمی مرتبت را که در آنها لفظ فنا ذکر شده است، حمل

بر انعدام صریح حقایق امکانیه کرده است و حال آنکه در

آیه و روایات، کمل، استثنا شده اند. «فصعق من فی... الا

من شاء الله» (سوره زمر، آیه ۶۸).

بعد از خراب شدن زمین، محل سکونت ما، فیض

وجود از مجموعه عوالم مادی قطع نمی شود، کما صرح به

الامام (علیه السلام).

در قرآن آیاتی مذکور است که دلالت بر فناء اشیا در

هنگام تجلی حق به اسم مالک و وارث و قهار والواحد

والاحد و دیگر اسماء حاکم بر مظاهر امکانی در آخرت

می نمایند، باید به این نکته توجه کرد که رابط بین حق و

مظاهر امکانی، اسماء الهیه اند و قرآن مجید و روایات و لویه

بخصوص ادعیه مبارکه، مملو است از دعاب اسماء

مناسب با دعا، و نیز در قرآن همه جا رابط بین حق و خلق

اصه، بل هو من ضروریات الدین و جاحده کافر. والمراد

غریه انه الموجود بعد الاشیاء باحد المعنین وهذا يدل

انه تعالی یفنی الاشیاء جمیعاً ثم یوجدها کما يدل علیه

ح کلام امیر المؤمنین، علیه السلام، فلا عبرة بما یقال

متناع اعاده المعدوم فان دلائلهم ضعیفة لاتعارض بها

وص الجلیلة الواضحة».

آیا می توان آیات قرآنی را که صریح در تجرد و بقاء

می باشند و آنها هم روایات را که در تحقق نفوس قبل از

ن ذکر شده است، به بهانه «مانزل الله بها من سلطان

قسم به دست فراموشی سپرد!

باید توجه داشت که حق تعالی عزشانه از

ن جهت که اول است، آخر است «وهو الاول

خر» هو اشاره به ذات مبدأ وجود است و چون

تعالی مطلقاً ترکیب ندارد، از همان

ت که اول است، آخر است و در عین آخریت اول است و

عین ظهور مخفی و باطن است، و در عین بطون ظاهر

ند. از همان جهت که سمیع است، بصیر است و آیه کریمه

بالاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم»

ره حدید، آیه ۳) منحصر می کند اولیت و آخریت را به

ن. اگر کسی (العیاذ بالله) تفوه کند که عالم مسبوق به

ن موهوم منتزع از امتداد وجود باری است، لازمه این

م آن است که عالم فقط در وهم حادث بوده و در خارج

م باشد و بنا بر زمان تقدیر کار خرابتر می شود و لازمه آن

و ت تقدیری و فرضی عالم است.

«از خیالی صلحشان و جنگشان

و زخیالی نامشان و ننگشان»

بهتر است در این غوامض آدم به آنچه صاحب شریعت

قد است، به نحو اجمال به ایمان اجمالی اکتفا کند.

علامه مجلسی، اولیت حق را، اولیت زمانی گرفته،

ل از آنکه خداوند در قطعه زمان قرار ندارد، چون جهت

ت و آخریت در حق واحد است درست حق را در عالم

ن قرار داده. آن کیست که از بقاء وجود حق زمان به

سب وهم انتزاع کند، در حالتی که حق مطلقاً وجود ذهنی

رد «واحتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار» غیب

اسماء الهیه است و اگر کسی به این اصل توجه نداشته باشد، قرآن را مرور کرده، نه قرائت با تفکر، و ادعیه را از باب لقلقه لسان خوانده است. و از ائمه (علیهم السلام) زیاد نقل شده است: «نحن اسماء الله».

برخی از اسماء عام الحکم والاثرند بر جمیع مظاهر غیبی و ملکوتی و ناسوتی و ملکی و نیز بر مظاهر اخروی حاکمند، مثل اسماء نور، رحمن، رحیم، واسم رب، برخی از اسماء حاکم بر مظاهر آخرتند هنگام قیام قیامت و بعد از قیام یوم الدین مثل اسماء معید، وارث، واحد و باقی. اهل ظاهر از اشاعره و معتزله و جمعی از اهل حدیث از آیاتی نظیر: «ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله» (سوره زمر، آیه ۶۸) تبدیل وجود اشیا به عدم را فهمیداند، وجود نقیض عدم، قبول عدم نمی‌کند و حق چه عداوت با اشیا دارد که همه را معدوم کند، کلمه صعق را اهل معرفت تعبیر به فنا می‌کنند، چون جهت خلقت محکوم احکام اسماء مبدا صعق و فنا می‌شود. مانند آیه کریمه فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا (سوره اعراف، آیه ۱۴۳) این حالت برای ائمه (ع) در این عالم زیاد اتفاق افتاده و داستان مولای متقیان (ع) و بی‌هوشی او و صعق ذاتی او در لیلی، کالشمس فی رابعة النهار است.

صاحب ولایت کلیه محمدیه چون امر «موتوا قبل ان تموتوا» را امثال فرمودند، مقام مبارکشان بالاتر از نفح صور، و صعق است. اینکه در ذیل آیه فرمود «الا من شاء الله» مصداق مورد استثناء، کسانی هستند که قیامت آنها قبل از قیامت قائم شده است.

و هم الذین سبقت لهم القیامة الکبری، آنها که جان حقیر فدای نام آنها باد، به صعق و فتای افعالی و اسمائی و ذاتی و به مقام بقاء بعد از فنا و صحوب بعد از محو و تمکین بعد از تلوین به مقام فناء عن الفنائین، تشریف حاصل کرده‌اند، به لقاء الله که اختصاص به سکنه جنت ذات دارد نائل آمده‌اند و به جنب اسماء و صفات که بعد از جنب ذات مقام اعلا جنت است، و بسبب جنب اسماء و صفات افعال نیز

که مرتبه نازل جنان است نائل آمده‌اند، ولی وجهه آنها که ارباب همم عالی‌بند، جنت ذات است و مشاهد جمال محبوب ازلی «ان لله جنة لیس فیها حور ولا قصه يتجلی ربنا فیها مبسما».

ولی مرحوم مجلسی جنت را منحصر به جنت افعال آنها جنب اجسام می‌داند و صریحاً می‌گوید که آنها (ائمه) دیدار حور و قصور و غلمان و انهار غسل و شید خرم و ... است و چون به محمدیون علاقه خاص دارد، کلام او آن است که، حور و غلمان آنان خوشگل‌تر و قصه آنان مرتفع‌تر است و این صریح کلام ایشان است و ما آن نقل خواهیم کرد.

چون مولای متقیان در همین عالم، قیامت خود در وجود خود برپانمود، فرمود «لو كشف الغطاء ما ازدد یقیناً» پیغمبر ما (علیه و آله السلام) نیز فرمود: «الان قیامت قائم» لذا از امیر ارباب عرفان تعبیر به «نبأ عظیم» که قیامت کرده‌اند «هو انبأ العظیم و فلک نوح».

مرد حق آن است که در همین نشأت قیامتش قائم شود که «روقیامت شود، قیامت راببین».

زاده ثانیست احمد در جهان صد قیامت خود از او گشته عیان بهر آن گفت آن رسول خوش پیام رمز موتوا قبل موت یا کرام ما را زجام باده گلگون خراب کن زان پیشتر که عالم فانی شود خراب هر که امروز معاینه رخ دوست ندید طفل راهیست کو منتظر فرداشت

اما مسأله قدم و حدوث و قدم فیض و بطلان تعدد قدم از این قرار است: وجوب ذاتی و قدم ذاتی اختصاص به حاکم دارد و اهل معرفت گویند انسان کامل محمدی و وارث او (علیهم السلام) از کلیه اسما و صفات حق که فروغ اسما، در هزار اسم یا بیشتر ذکر گردیده، بهره دارند، ولی بسبب مظهریت، غیر از قدم ذاتی و وجوب ذاتی که از مختصات حق تعالی می‌باشد و مظهر نمی‌پذیرد، و حق به اعتدال

(سوره الرحمن آیه ۲۶) و.... این قسم باید توجیه شود (تا) لازم نیاید انعدام صریح وجود نفس مجردة نبویه و ولویه و ملائکه جمالیه و جلالیه چه مجردات مطلقاً قبول عدم نمی کنند): بزوال التعینات الخلقیة و غلبه وجه العبودیة فی الربوبیة، از ناحیه تجلی حق به اسم قهار و صق وطمس و محق تعینات امکانیه و ظهور دولت اسماء جلالیه و تجلیات ذاتیه حق در مراتب وحدت و هو الواحد الفرد الصمد والغنی و العزیز «لمن الملک الیوم؟ لله الواحد القهار» (سوره غافر، آیه ۱۶) و روز ظهور حکم مرتبه احدیت ذاتیه در مظاهر خلقیه و از ناحیه تجلی اسماء ذاتیه «ان الله یمیت جمیع الموجودات حتی العزرائیل» چون در پرده اسماء جلالیه اسماء جمالیه مستور است، آن اسماء مبارکه موجودات را از حالت صق و فنا، به بقا برمی گرداند، جهت فصل و قضا و محاسبه اعمال و نیل اشیاء به ثمرات اعمال خود «برسد زمان وصلش، بکند خدا، خدائی».

موسی (علیه السلام) از ناحیه تجلی حق به اسماء جلالیه در حالت صق قرار گرفت، و اگر ظهور اسماء جمالیه نبود، موسی تا ابد از حال صق خلاص نمی شد، ولی موسی در اثر صق معدوم صرف نشد و بعد از صحو سراغ تبلیغ دین خود رفت.

اولیاء محمدیون (علیهم السلام) اعیان عالم را به چشم قلب متبذل، و تعینات را متزائل و جهات خلقی را مستور و مخفی در سطوات انوار جمال و جلال حق مشاهده می کنند، کاختفاء الکواکب عند طلوع الشمس و سر «کل شیء فان» را شهود می کنند و قیامت ها بوجود آنان قائم است و ظهور مهدی موعود از اشراف ساعت و از القاب او صاحب العصر است. (ارواحنا فداه).

ما وقت مجله را با تطویل کلام نمی گیریم و اشاره کردیم که احکام اسم اول و آخر را آن قسم که علامه مجلسی تقریر کرده است، با صریح آیات مخالف است، و فنا و صق حاصل از تجلیات حق به اسماء مناسب با آخرت که یوم ظهور دولت این اسماء است، غیر از انعدام صریح

باف، الوهیت وواحدیت به اسم اعظم «الله» مظهر عدی طلب نماید که منشأ ظهور کلیه اسماء وصفات شد، و آن مظهر واحد، حقیقت محمدیه است. به فتح الله، یختم علیه صلوات الله. آنچه عرض می شود فهم آن یار مشکل است.

امهات اسماء وصفات را اشاعره زائد بر ذات می دانند. آنها را ازلی ذاتی دانستند، این قول با نفی کمالات از ت ملازم است و در مباحث گذشته ما در مقام اشکال بر حامد غزالی مفاصد این قول را بیان کردیم. اما ازلیت ری خاص ملائکه سکنه عالم جبروت، منافی قدم ذاتی حق می باشد و ما بطور مبسوط گفتیم که قدم و ازلیت فیض ری مسلم و واقع است و شبها ابوحامد غزالی و علامه غلسی، بی اساس می باشد و ما در ضمن نقل دلیل آنها ات می کنیم که ملائکه ساکنان عالم جبروت بالاتر از ان قرار دارند، و حادث ذاتی اند و نحوه وجودشان، وجود ری و امکانی و ربطی است، و وسایط فیض حقند و در مقاله شته به آیه شریفه «... بل یداه مبسوطتان» استدلال و دیم.

اما اسم اول و آخر و ظاهر و باطن دارای مظهر تامند، نیست فعلیه و حقیقت محمدیه و علویه و مهدویه و باقریه و... دأ فتح باب خیرات و برکات است و از این جهت مظهر اسم اول است و چون به آن حقیقت قوس صعود، ختم می شود، مظهر اسم آخر است و باو ورثه بل که در او، و وراث نام اوسر اولیت و آخریت ظاهر می شود و ما از مقام ولایت لیه به انسان حادث ازلی تعبیر می نمائیم، که «بکم ا، الله و بکم یختم».

احادیث زیاد از عامه و خاصه در خلقت ائمه بوجودی ری قبل از زمان و مکان نقل شده است. اما آیات ظر به قیامت و ظهور حق به اسم مالک مطلق و ارث و معید و موفقی، از ایمن قرار است: و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض من شاه الله» (زمر، آیه ۶۸) «وله میراث السموات لارض» (آل عمران ۱۸۰ و حدید ۱۰) «کل شیء هالک وجهه» (سوره قصص آیه ۸۸)، «کل من علیها فان»

ممکنات است و اعاده معدوم هم بطلانش به اندازه‌های واضح است که فخر رازی مشکک در بدیهیات، بطلان آن را بدیهی می‌داند (برای تفصیل بحث رجوع شود به کتب کلامیه و فلسفیه، مانند: شرح تجرید از علامه حلی و شرح مفصل از ملا عبدالرزاق لاهیجی و شفا و اسفار).

نقل و تأیید

از شرحی که علامه مجلسی بر دعای اول صحیفه نوریه سجاده نوشته است، عباراتی نقل کردیم که ملاحظه شد. فقیه و اصولی محقق آخوند ملا اسماعیل خواجویی، استاد فقیه نامدار ملامهدی نراقی و میرزا ابوالقاسم مدرس خاتون آبادی و قبله‌الاصفیاء و قدوة‌اللفقهاء آقا محمد بیدآبادی و جمعی دیگر از محققان، بر این شرح تعلیقه نوشته است که در رساله «ثمره الفوائد فی المعاد» آن را آورده است.

مقدمه ذکر می‌شود که بعد از سقوط امپراطوری عظیم ایران، شهر اصفهان به دست ده هزار قشون نامنظم افغان، و حکومت چند ساله محمود و اشرف، حوزه عظیم علمی اصفهان بل کلیه شهرهای ایران منحل شد و اساتید و طلاب متواری یا مخفی شدند و قسمتهای مهمی از ایران به تصرف تزار روس و همچنین امپراطوری عثمانی درآمد. بسعد از ظهور سردار ناموسی ایران نادر قلی افشار از غزلباشان صفوی مردم ایران به رهبری این سردار بزرگ، صفحات ایران را از لوث وجود بیگانگان پاک کردند.

این سردار بزرگ معلوم شد فاقد قدرت سازندگی است و به درد امیر قشونی می‌خورد. بجای ترمیم خرابی‌های ناشی از تجاوز بیگانگان و حکومت دوسلطان ضعیف‌النفس شاه سلیمان و سلطان حسین، نخوت و غرور لازم برخی از فاتحان مغرور او را به فکر تسخیر هندوستان انداخت، با تجهیز قوای منظم پا به دیار هند نهاد، در تاریخ هند، او مردی متجاوز و خون‌خوار و در جهانگشای نادری»

و تاریخ آینه عبرتست. کسانی را در تاریخ می‌بینیم قصد داشتند نقشه خیالی خود را به نام جنت موعود پدید کنند، ولی جهنم از کار درآمد.

بعد از مراجعت به ایران، با وضع مالیاتهای سنگین و ظلم و ستم و یورش به مردم کشور خود، و نارساییهای وجود فاتح مغرور، به تدریج خود مشکلی اساسی برای مردم شد و مانند دمل پس گردن، آسان مردم را برید. کسب شدید جهازها ضمه ناشی از فعالیت مداوم برای سرکوت متجاوزان و عدم مراعات جانب مزاج مزید بر علت گردید. حالت طبیعی خارج شد و بالاخره سرداران او از ترس جز خویش به حیاتش خاتمه دادند و خدمتاتی شایان و مظلوم چشمگیر داشت. به صد دینار مردم را آزاد و به هشتاد دینار گرفتار کرد «گشت آزادی ما عین گرفتاری ما». عسکرها سقوط حکام مستبد در باطن استبداد مستور است و کبر عبرت نمی‌گیرد.

مردم ایران بنا به تصریح مورخان خارجی و داخلی قریب هشتاد سال مترصد ظهور فردی لایق از خانان صفوی بودند، غافل از آنکه طبع استبداد به هر شک و رنگ زوال‌پذیر است و صفویه نیز از این اصل کلی خرد نبودند.

میرزا تقی خان امیر کبیر (علیه الرحمه) هنگام تبدیل به کاشان گفته بود، ما خیال می‌کردیم خرابی ایران ناشی از نبودن وزیر لایق است، ولی فهمیدیم که سلطان عادل لازم است. در کاشان گفته بود، برای تعالی و ترقی مملکت مردم فهمیده و بیدار لازم است.

بهر حال، بعد از قلع و قمع افغانه، عده بسیار معدود از اعلام شیعه که در دوران حکومت محمود و اشرف، مخدوم و متواری شده بودند و چه مصائبی را تحمل کردند که شرف آن دلخراش است، به ترمیم خرابی‌ها پرداختند و از ناحیه زهد و تقوی و وارستگی با کمال صبر، طعن و بدبینی مردم را تحمل کردند، و مصیبت‌کش عشرت‌رندان قبل از خرد شدند. ملا اسماعیل در این باره نوشته است، ما با مردم عصبانی که همه چیز خود را در زمان محاصره اصفهان در دوران حکومت افغانه از دست دادند و روز فتح اصفهان

۷- حواشی بر اربعین شیخ بهائی.

۸- رساله رضاعیه رد میرداماد.

۹- فـسـوائـد رجـالـه و حـواشـی بـهـتـهـذیب، رسـالـه در نماز جمعه، ابطال زمان موهوم و اثبات حدوث دهری، شرح بر مدارک در فقه، رساله در امامت و رد بر صوفیه.

بالغ بر صدائر از او ذکر کرده‌اند. وی در علوم نقلیه و عقلیه از تلامیذ میرسید محمد اصفهانی معروف به فاضل هندی فرزند تاج‌الدین حسن اصفهانی است و مرفد شریف او کنار مضجع استاد اعظم او در علوم نقلیه و معارف الهیه فاضل هندی قرار دارد. حقیر قبر او و استادش را در تخت پولاد اصفهان زیارت نموده و طلب همت کرده است.

آخوند ملاسماعیل بعد از نقل عباراتی که از شرح علامه مجلسی بر صحیفه سجاده، دعا اول، نقل کردیم فرموده است:

«والقول وفيه نظر، اما اولاً، فلان هذا الكلام من ذلك الغلام اما مبني على انه لا يقول بتجرد النفس و مسافرتها للبدن، و هو من مثله بعيد. كيف لا؟ و تجردها محالاً ينبغي ان يشك فيه عاقل، لكونه مما قد قامت عليه البراهين العقلية و اشارت اليه الكتب السماوية و شهدت له الاخبار النبويه. او على انه يقول و لكنه يقول: انها تفني ببناء البدن، و هو ايضاً منه بعيد، بل ابعد، لان كل من قال بتجردها و مسافرتها للبدن، قال بانها لا تفني ببناءه و مع ذلك فهو مخالف لكثير من الايات و الروايات الدالة على بقائها بعد خراب الابدان مادامت في عالم البرزخ. او على انه يقول ببقائها مدة البرزخ كما يظهر من بعض كتبه حيث قال: «اعلم ان حضور النبي و الائمة، عليهم السلام، عند الموت مما قد وردت به الاخبار، الي ان قال: و يمكن ان يكون حضورهم بجسد مثالي لطيف لا يراه غير المحتضر...»

ولكنه يقول ببقائها عند النفخة الاولى و هو ابعد من سابقه، لانه مع كونه مخالفاً للاجماع، فان من جوز إعادة المعدوم جوز فناؤها ببناءه، فهو لا يقول ببقائها بعد فناؤه ثم ببقائها بعد مدة من فناؤه كما عرفت سابقاً مخالف لكثير من الاخبار الدالة على انها اذا فارقت البدن فهي باقية، اما منعمة

شتر از يكصد هزار نفر از دم شمشير گذشتند جمع كثيري گرسنگي تلف شدند و سالها مورد ظلم شتم و توهين قرار فته بودند مواجه بوديم و غير از صبر چاره نداشتيم. چند نفر از اكابر با تحمل مشقات طاقت فرسا، طلاب دور خود جمع کرده و با حوصله و صبر حوزه را دایر دند و آب رفته را به جوی برگرداندند.

شاخص علما در آن عصر اسفناك عبارتند از: ستاد مسلم در فقه و اصول و تفسير و علم الحديث علم رجال و علوم معقول ملاسماعيل خواجوي مازندراني روزكوهي (م ۱۱۷۳ هـ. ق) و ملاعبدالله حكيم (م ۱۱۶۲ هـ. ق) ملاسماعيل معروف به حكيم استاد علوم نقلیه عقلیه سمی خواجوي (م ۱۱۷۷) ساكن محله خواجو بزرگ محمد الماسی از احفاد مجلسی اول استاد بزرگ در علوم نقلیه و معارف الهیه (۱۱۵۹ هـ. ق) وحاج شيخ ملا حمد زمان كاشانی اصفهانی صاحب رساله معروف در زمان وهوم و استاد ماهر در علوم نقلیه (م ۱۱۶۶ هـ. ق) و استاد حقیق و فقیه زاهد ملامهدی هرندي اصفهانی (م ۱۱۸۶ هـ. ق) و میرزا نصیر استاد محقق بی نظیر در علوم ریاضی م ۱۱۹۱ هـ. ق) و ملا نعمای طالقانی. از حوزه درس این کابر اساتید بزرگی در علوم نقلیه و عقلیه پرورش یافتند که از فحول علما به شمار می‌روند.

همین ملاسماعیل خواجوي از اساتید بنام و دارای آثار نفیسه است و عمده آثار ایشان در علوم نقلیه است، از جمله است:

۱- اربعین در شرح احادیث.

۱- بشارات الشیعه که علامه کبیر حاج شیخ آقا بزرگ لهرانی در الذریعه آن را بهترین کتاب در باب خود دانسته است.

۲- تحقیق الغناء رد بر فقیه نامدار ملامحمد باقر سبزواری صاحب کفایه و ذخیره در فقه.

۳- رساله در امهات فروع صلاة.

۴- جامع الشتات در نوادر فروع و متفرقات.

۵- حواشی بر آیات الاحکام فقیه کبیر شارح ارشاد محقق ردبیلی.

او معذبه الی ان یردها الله بقدرته الی بدنھا.

وفی غیر واحد من الاخبار، ان البرزخ عبارة عن القبر منذ حین الموت الی یوم البعث لقوله تعالی: «من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» و بعده لاموت و لافناء لشیء من الارواح، فکیف یسوغ القول للفاضل المجلسی بأنه تعالی یعنی الاشیاء جمیعاً ثم یوجدھا.

واعلم ان الظاهر انه (المجلسی) لا یقول بتجرد النفس، لانه صرح فی شرحه علی الکافی، فی کتاب العقل «بان تجردھا لم ینبت لنا من الاخبار، بل الظاهر منها مادیتھا كما بیّناه فی مظانه» و قد قال قبل ذلک بانه لا یظهر من الاخبار وجود مجرد سوی الله و هومنه غریب.

آنچه ذکر شد از رساله ثمره الفواد، ستاد محقق عصر خود ملا اسماعیل خواجوی (قده) نقل کردیم و ملا اسماعیل از اعیان واجله فقها و مجتهدان است و زیاد روی خوش به عرفان و فلسفه نشان نمی دهد. و ما این رساله را از روی نسخه خط مؤلف در جلد چهارم کتاب مستنخبات فلسفی چاپ کردیم. شرحی بردعای صباح دارد که بسیار نفیس است.

به حسب دلائل عقلی و شواهد نقلی، نفس ناطقه انسانی که به مقام کمال انسانی رسیده باشد، دارای تجرد

تام عقلانی است و نیز به حسب قوه جزئی خیال دارای تجرد برزخی است، ولی نیل به مقام تجرد عقلانی اختصاص به نفوس کامله در علم و عمل دارد، لذا در برخی از روایات وارد است «ان روح المؤمن لا یشد اتصالا بالله (بروح الله) من شعاع الشمس بالشمس (بها) (توحید صدوق) و روح متصل به حق در مقام عالی از تجرد قرار دارد.

و خواجه طوسی در تجرید الاعتقاد، برهان بر تجرد نفس آورده است و گفته است: «وهی جوهر مجرد لتجرد عارضها».

نفس، صور کلیات را که معانی صریحه مجرد از ماده و مقدار باشد، ادراک می کند، صور کلیه چون مجرد از مقدار و ماده اند، قبول اشاره حسیه و خیالیه نمی کنند، ناچار مجردند و مسدرک صور مجرده، نفس

است، از باب سنخیت بین مسدرک و مسدر محل صور ادراکیه باید بالذات بی نیاز و مجرد از ماده بر و غزالی در تهافت می گوید: چه اشکال دارد که این قائم بجزء لا یتجزی و جواهر فرده باشد. جل الخالق.

اینکه علامه حلی از باب بساطت صور علمیه برت و بساطت نفس، استدلال کرده است، توجه به کلام خدا نفرموده است، چه آنکه خواجه صور خیالی جزئی را مسدر نمی داند، و به تجرد برزخی قائل نمی باشد، علاوه بر کیفیات نفسانی از بساطتند.

دلیل دیگر خواجه (ه) که از عدم غفلت نفس از حضور ذات نفس لذاتها دلیل بر تجرد نفس آورده است فقط اثبات تجرد جزئی و مثالی و برزخی می نماید، نه تعقلی را، لذا از افلاطون نقل شده است: «من ادرك ذلک فهو روحانی» حیوانات تام القوی نیز حضور ذات دارند منافیات وجود خود پرهیز می کنند و به ملائمت و موجود بقای خود، تمایل دارند، یا به موجبات بقای خود می آورند و این در صورتی تمام است که حضور ذات دارند باشند، در جسم و جسمانیات حضور و درک وجود ندا حیوان دراک فعال است.

این دلیل اگرچه تام است ولی تجرد تام را اثبات نمی کند و دلیل اول او دلالت بر تجرد عقلانی می نماید مطابق آنچه ذکر شد، محقق طوسی و رئیس این سینا و اتباع آنها نیز باید، به تجرد نفوس حیوان قائل شوند، در حالتی که آنها تجرد مثالی را منکرند.

عجب آنکه مرحوم مجلسی آیات و روایات داله بر حوش و حیوانات را نقل کرده و توجه ندارد که ماده حشر استقلالی ندارند، ناچار نفوس حیوانی مجردند.

تمام روایاتی که در بقای نفوس بعد از موت و تعلق آن به ابدان مثالیه دلالت دارند اثبات تجرد برزخی می نماید و برخی از روایات دلالت می کند بر اینکه تا قبل از ظهور قیامت صور مثالیه برزخیه، مقابر ارواحند و ما بیان می کند که برخی از مقابر، جسمانی و برزخی مثالی و برخی عقلانی و یا برخی عرشی و بعضی فرشی و مادی اند. کلام معرو

بلاقائک» و «لاقائک قره عینی و وصلک منی نفسی و الیک شوقی» و «غلنتی لایبزدها الا وصلک ولو عتی لایسطفیها الا لاقائک» چنین انسانی باید از مقام مجرد عقلانی عبور کند و به فوق مجرد برسد.

محبت حق در نفس انسان کامن است و با علم و معرفت توأم با عمل خالص از روی معرفت، شوق به حق از مقام کمون به مقام ظهور می آید و به تدریج عشق به عبادت و شوق به طاعت در انسان ظاهر می شود و کم کم ولع خاصی جهت عبادت در عبد مطیع پیدا می شود و شهود قلبی قوت می گیرد و قرب به حق رو به تزیاید می رود، بجائی می رسد که عبدسیار محمدی و علوی کلیه حجب بین خود و حق را به مدد حق و توفیق ناشی از معبود مطلق برداشته، مستوجه حق گردیده و گویند: «ربی ام صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک... ولا بکین عسلک بکاء الفاقدین» و «فاجعلنا منن اصطفتیه لقریبک» و «عرفت ربی بربی».

این معتزله و اشاعرانند که همه مضامین عالیه مربوط به لقاء حق را حمل بر درجات جنت اجسام می کنند و حوران و غلمان انبیا و اولیا را قدری بهتر می دانند و برخی نیز کلام آنها را قبول کرده اند.

مرحوم علامه مجلسی روایت را گرفته، درایت را کنار گذاشته است در صورتی که، جمع بین این دو، مشرب اهل بیت است.

اما اینکه در روایات، مجرد برزخی نفوس، بیشتر مورد ذکر قرار گرفته است، از این لحاظ است که مقبره اعمال، قبل از قیام قیامت، قبور برزخی و صندوق اعمال است و دیگر آنکه بالغان به مقام عقلی و واصلان به مقام مقربان نادرند و تحقق بوجود عقلی تام الوجود، جز از طریق عمل توأم با علم حاصل نمی شود و اگر در شخص قوت و استعداد تام باشد از درجات عقل که جنت مقربان است گذشته و متحقق به مقام عبودیت گردیده که «العبودیة جوهره کنهها الربوبیه، فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیه...» این مقام دارای درجاتی است که اختصاص به اولی العزم

لقبر روضة من ریاض الجنان...» همان مقبره اعمال و علوم برزخی و مثالی یا مقابر عرشی و مجرد از مقدارند.

انسان مادامی که متوقف در مجرد برزخی است، بیوان بالفعل و انسان بالقوه است، وقتی انسان بالفعل شود که به مجرد تام عقلی برسد و فهم توحید و صفات لیه و امهات اسماء الهیه و اقامه برهان جهت اثبات مبدأ معاد بدون مجرد عقلانی امکان ندارد و در نتیجه برهان حد وسط باید کلی و مجرد از ماده و مقدار باشد.

اینکه شهید (ره) فرموده است: «دل القرآن العزیز علی نام النفس بعد الموت و تعلقها بأبدان مثالیه» تمام نیست، چون در قرآن فقط بقای نفوس و ابدیت آنها ذکر شده است، تعلق آنها به ابدان مثالیه.

مرحوم مجلسی، بین انسان و حیوان بل که حقایق نفی در ماده فرق صحیحی قائل نیست. ایشان صویر درستی از معرفت ائمه به حق تعالی به دست یاورده اند، چه آنکه علم آنان، به حاق حقایق وجودیه تعلق گرفته است و حق را به علم کشفی و شهودی، مشاهده می کنند، و صدای آنان به: «عرفت ربی بربی» و «یا من لعلی ذاته بذاته» و «اعرفوا الله بالله» و «لم اعبد رباً لم ره» و «عرفت ربی بعین قلبی» بلند است.

و کلام جانفزای «معرفتی بالنورانیة معرفة الله» و سخن معجز نظام «اولم یکف بربک، انه علی کل شیء شهید لانهم فی مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شیء محیط» (سوره فصلت، آیه ۵۳) دلالت دارند بر اینکه صاحبان ولایت کلیه از مشاهده حق به حق، حقایق غیب و شهود را مشاهده می کنند.

مگر موجود مادی منغم در ظلمات اجسام می تواند به عین قلب، حق را شهود نماید؟ او دارای عین مثالی و عقلی نیست تا چه رسد به عین قلب.

اهل بیت عصمت (ع) از فراق حق سوز و گداز دارند و می گویند «و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک» و «الهی ما اشد شوقی الی لقاؤک و اعظم رجائی لجزائک» و «الهی فسترنی

از انبیاء دارد و مرتبه اعلای آن از مختصات خاتم الانبیاء و خاتم الاولیاء (علیهم السلام) است. مقام «لی مع الله» همان مقام «اوادنی» است. «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل» و از ائمه منقول است «لنا مع الله حالات لا یسعیها ملک مقرب ولا نبی مرسل» - لا یسعی فیها. مهم آن است که باید فهمید اصل و اساس جهت معرفت حق و عوالم غیب و شهود، عمل ملازم با علم است، ولی اصالت با عمل است. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «شرح صدر و نیل بس مقام قلب» از عمل حاصل می شود: «فان العمل لا یعدله شیء». شیخ الاشراق که مرحوم علامه مجلسی او را ظاهراً مسلمان و باطناً کافر می داند، در کتاب تلویحات می گوید: «ومن الطریق: العبادة الدائمة مع قرائة الوحی الالهی و المواظبة علی الصلوات فی جنح اللیل و الناس نیام، و الصوم، و احسنه ما یوخر فیہ الافطار الی السحر لتقع العبادة فی اللیل علی الجوع و قرائة القرآن فی اللیل مهیجة لرقه و شوق...»

همین انکار تجرد نفس باب الابواب انکار مقام ولایت است و از این دریچه کمال افراد انسان را (معارفی ها) ظلمت می دانند و روح را جسم لطیف و ملائکه را اجسام مادی نوریه (نور حسی مادی) دانستند که خداوند آنها را به حالت نزول و هبوط و صعود در می آورد و تمثال جبریل و تنزل ملائکه و روح اعظم را که بالاتر از جبریل است، صعود و نزول مکانی می دانند، قول به اینکه ملائکه (اجسام نوریه) بتشکلون بالاشکال المختلفة) تسویلات متکلمان از اشاعره و معتزله است، چه ارتباطی به قول ائمه دارد.

جناب آقای صدرزاده توجه کنند که مرشد علمی معارفی و برادران ایمانی او تلفیقاتی از آنچه ذکر شد بصورت کتاب و رساله در آورده و قبل از آنکه نفس آنها از قوه به فعلیت در آید، و با اعراض از حضور درس و جان کندن منظم برای درک مسائل علمی، استعداد خود را در نطفه خفه کردند و با مغزشوئی کلماتی چند دائماً به زبان می رانند که بوی کفر می دهد. کلیه حکما را از زمره کفار

شمرده و به کلی باب معرفت انبیاء و ائمه را از ناحیه تجرد نفوس کمال در حقیقت، وحی و مقام نبوت و ولایت در عالم ماده و ظلمات ترسیم نموده و به آنها فهمانده که حقیقت محمدیه هم (العیاذ بالله) ظلمت محض است برای نفی تجرد سلسله اقسام وجودیه و درجات قضائیه قدریه، از باب دشمنی با حکما، ملائکه و فضائل ائمه منکر شده اند و به اصحاب حدیث از حنابله پیوسته اند.

ای بسا کس را که صورت راه زد
 قصد صورت کرد و بر «الله» زد
 معرفت مقام ولایت کار آسانی نیست، اگر ما مشاهده جمال ولی (ع) محرومیم، چشم قلب نداریم. مشاهده با چشم سر را بعد از غیبت تکذیب فرموده اند، و زمانی آنقدر امام زمان دیدن مد شد که اشخاص ساده لوح کتابها نوشتند، چون با مخالفت اعلام شیعه و انکار آن مواجه شدند از این کار دست برداشتند.

مرحوم علامه مجلسی در مباحثی که ذکر می کند افکار و عقاید خود را از متکلمان اشاعره و معتزله اخذ کرده است، طائفه شیعه مشکلی با حکمت و فلسفه ندارد، برخلاف از عامه در قدیم الا یام شیعه را به پیروی از حکما، مست کرده اند که آخوند ملا عبدالرزاق جواب داده است. شیعه عقاید خود را از ائمه (علیهم السلام) اخذ کرده است، چون فلاسفه صفات زائد بر ذات را کفر می دانند و تفویض و جبر در اعمال عباد و بعضی دیگر از مباحث عقلی را که متکلمان عامه ذکر کرده اند یکسره از اوهام می دانند و در مسائلی بر عقاید شیعه نزدیکند، عامه توهم کرده اند که شیعه متأخر از فلسفه است.

نفوس مقدسه ائمه (ع) مستکفی بالذات است و به معارف بشری مطلقا در معرفت مبدأ و معاد و... نیاز ندارند و قبل از نیل به بلوغ ظاهری به مقام ولایت و شهود مراتب وجود رسیده اند، لذا هنگام نزول وحی امیر ارباب عرفان علی (علیه السلام) بواسطه شدت قرب به افق ختم نبوت بوی وحی را استشمام می نمود و فرمود: «لوعرفت السلیة بمحمد لکان محمدا و ثقی عندی و قد عرفنی الله نفسه فعرفتنی و بس...»

می‌نمایند و معانی را در قالب مشاهده می‌نمایند.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «ان الله تجلی فی کلامه و لکن لا تبصرون». آن حضرت، صریح و صدای اقلام ملکوتیان را که بر لوح وجود دائماً نقش می‌زنند می‌شنید، نه با این گوش حسی، انبیاء و اولیا خود را موظف می‌دانستند که گوش و چشم و لسان و ذوق مستعدان را تبدیل به گوش و چشم و... ملکوتی نمایند، و اما چون ما گوش خود را، دوست داریم و عاشق محسوساتیم گوش و چشم حسی را طالبیم.

مصطفی (علیه و علی اولاده‌السلام) فرمود: «انی (أجد) اشم رائحة الرحمان من قبل الیمن» محصور کردن درجات جنان به حور و غلمان و... برخلاف روش ائمه (ع) است، کسی که خدا را برای حور و قصور عبادت کند، معبود واقعی او همان است که تمنا می‌کند و معامله‌گر است.

هر چه مانع آیدت از یاد دوست

از علی بشنو که آن طاغوت تو است

قومی هوای نعمت دنیا همی کنند

قومی هوای عقبی، ما را هوای دوست

صاحب ولایت کلیه به لحاظ بلوغ به مقام «اوادنی»

مظهر تجلی حق در مقام غیب و شهود است.

عامه و خاصه نقل کرده‌اند: «علی مع الحق والحق مع

علی یدور مع الحق حیث‌امادار- یدور معه حیث‌امادار-» این

روایت به طرق مختلف به عبارات متعدد، در کتب اهل

حدیث، از عامه و خاصه نقل شده است، لذا برخی از

برادران عامه فرموده‌اند: «لوسل علی سیفه بعد رسول الله

لاخذحقه، لحکمنا بهلاک کل من خالفه و نازعه»

ظاهر بلکه نص این حدیث آن است که سرور عارفان

بالله، محور حق است همانطور که مصطفی

(علیه و علی اهل بیته السلام) به عمار فرمود: «تورا فته

باغیه می‌کشند، ولی تو برحق، یا عمار اگر تمام مردم به

طرفی رفتند و علی به طرف دیگر، تو همان راهی را برو که

علی می‌رود.»

ولا لتبلیغ القرآن..... و صدقت بما جاء من الله»
ویشان وهبی و لدنی است.

ائمه (ع) بواسطه کمال تام و تمام استعداد ذاتی تحت
بیت معلم شدیدالقوی قرار می‌گیرند و عوالم وجود را به
نیم قلب می‌بینند، از خطا مصونند و نفوس ناطقه آنان به
ام فوق التجرد رسیده است و به مقام کلی ولایت مطلقه
یة خود متصل می‌شوند.

علمای اخباری مشرب، و اهل حدیث، اصالت را به
س می‌دهند و روایت را بر درایت مقدم می‌دارند، لذا،
نزد را مطلقاً منکرند و از روایت هم چیزی عائد آنها
می‌شود و این حس گرائی در کواکبی و سید قطب و بعضی
گر از اخوان المسلمین، خیلی مشهود و واضح است.

کسانی که صاحبان درایت‌اند از این کلام حضرت
تمی مرتبت «ان الارض لا تاکل محل الايمان» تجرد محل
مان از ماده و بقای دائمی آن را می‌فهمند، ولی اهل
ایت از آیه کریمه «لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله....» بقای نفس را نمی‌فهمند و به این دلیل که
بق اختصاص به حیوان دارد! از فهم آیات کریمه خود را
حروم می‌نمایند و خاصیت برخی از نفوس آن است که
لیه آیات قرآنیه یعنی آیات تدوینی را متشابه می‌پندارند،
بات تکوینی حق در نظام وجود و کتب آفاق و انفس را نیز
متشابه می‌بینند.

برخی، بعضی از آیات کتاب مجید را متشابه و بعضی
آنها محکم و نیز بعضی از آیات کتاب وجود و کلمات الهیه
متشابه و برخی را محکم می‌دانند.

اهل بیت (علیهم‌السلام) (در لسان نبوت و ولایت اهل

بیت همان عترتند و پیغمبر نیز به یک معنی داخل در اهل

بیت است «سلمان منا اهل البیت») کلیه آیات

نسرآنیه و کلمات و رقووم وجودیه را

محکم مشاهده می‌کنند، چون در مطلع کتاب تدوین و

تکونین قرار دارند و کلمات وجودیه و آیات قرآنیه را از حق

تعالی مشافهه می‌شنوند، ولی نه با چشم سر و نه با گوش

حسی، از معانی و حقایق بطون قرآن به کلمات قرآنی سیر

از این حدیث نیز می‌فهمیم که علی در تمام مظاهر وجودی با حق است، در مقام «اوادنی» و «قاب قوسین» و در مقام مشیت فعلیه و در مراتب اقلام قدریه و قضائیه و در مراتب مثالیه و در عالم شهادت و ظاهر مطلق علی با حق است، به معیت قیومیه حق لسة دایرة ولایته الکلیه و لذا در باره او گفتنند «اقرب الناس الی رسول الله و سرالانبیاء و الاولیاء اجمعین.»

درجات جنان باسمة مراتب آن، گنجایش صاحب ولایت کلیه را ندارد. لذا در مقام تجلیات اسمائیه یاسیر در اسماء ظاهره و باطنه به مقام تحقق جمعیت اسماء ظاهره و باطنه واصل شده و بدون حجب نوریه، به تجلی ذاتی خاص محمدیون (علیهم السلام) غبار کثرات ناشی از حجست ظلمانیه و نورانیه را از چهره خود شستند.

کلام اهل دل است این خبر که سعدی داد
 نه هر که گوش کند معنی سخن داند
 ما در ذیل این مقالات هم مدرک گفته خود را ذکر می‌کنیم و هم جواب دیگران را می‌دهیم.

اینکه آقایی به من تلفن کرد و گفت: مجلسی (علیه الرحمه) غواص بحار علوم اهل بیت است، باید عرض کنم: شما اهل بیت (علیهم السلام) را نشناختی، غواص بحار علوم اهل بیت عصمت و طهارت، خود اهل بیتانند و علوم اهل بیت دریائی است بی‌حد و مرز، هر کس که عاشق اهل بیت است، ساحلی پیدا کند و با احتیاط تام بدون آنکه فرموده اهل بیت را به مشاجرات و جدلیات و مناقشات و مشاغبات و صراعات و اوهام مخصوص متکلمان اشاعره و معتزله آلوده نماید، جرعه‌ای بنوشد که هفت جلد او را بس است، به شرطی که در خود مطالعه کند، باطن خود را پاکیزه کند و موجبات جذب ماء صافی را بوجود آورد و متخلق به اخلاق اهل بیت شود. و به باطن اهل بیت قدری نزدیک شود، و از راه تناسب و سنخیت روحی و قرب معنوی قطره و جامی بنوشد.

در قرآن و سنت نبوی (ص) و کلمات الهه (ع)، تصریح به مجرد عقلانی و برزخی مثالی روح انسانی شده است و ما در وجود شمس در عنان سما اگر شک کنیم در آنچه که

ذکر شد تردیدی به خود راه نمی‌دهیم. به چه دلیل آن مرحوم از آن روایات عدم دلالت بر مجرد را فهمیده‌اند. در بشر غیر معصوم ما غواص بحار علوم اهل بیت نداریم، چون مبدأ علم محمدیون احد ذاتیه و واحدیت است، آنها به اسرار قدر واقفند و خود اقلام محرر صور قدریه‌اند، بل که مبدأ ظهور اقلامند و علوم انبیاء و اولیا مفاض از مقام ولایت کلیه آنان است. عن‌السنکرى علیه السلام : «روح‌القدس فی جنان الصالحین قد ذاق من حدایقنا الباکوره.»

صاحب ولایت کلیه متصل است به جنت ذات و جنت اسماء و افعال مشتمل بر مجرد تام و جنت مثالی و اخر است.

آب نیل است این حدیث جانفزا
 یاریش در چشم غبطی خون‌نما
 سبطیان زان آب صافی می‌خورند
 پیش قبطنی خون شد آب از چشم‌بند

علامه مجلسی مساله تجسم اعمال را نیز با آن روایات و آیات ناظر در تجسم اعمال نادیده گرفته است. مبدا کسی معاد جسمانی را نفی کند. ایشان از مجرد تن دارد چون حکما به مجرد نفس قائلند و توجه نفرموده‌اند که عذاب اخروی از باب تشفی قلب نیست هر عملی که از ما سر می‌زند و هر اندیشه و ادراکی که دارد و هر موافقت و مخالفتی که از فرامین الهیه سر می‌زند اثری در روح و باطن ما می‌گذارد که مبدأ استجلاب نوار عذاب الهیه است و اگر غیر از این باشد، ملاک تنعم و تعذیب اخروی یا برزخی، تحقق ندارد. اعتقاد ولایت به منزله صورت نوعیه عمل و روح عمل می‌باشد. نفس مادی باشد و به بوار بدن، فانی شود، بین فرقه سعادت و اشقیای فرقی نمی‌ماند. نه در شقی ملاک شقاوت و در سعید ملاک سعادت وجود دارد، نه شقی موجود است سعید، مگر قائل به اراده جزافی و جری آثار و ترتب اثر بر مبادی اثر به جری عادت، آنهم عادة الله مختار اشاعره شویم، چون اشاعره در اغلب موارد تابع ملاک و علت نیستند

نه پیرو حکمای مشاء و نه اشراق است.

باید هنگام تدریس اسفار به این مهم پی برد و برای حل مشکلات کتاب اسفار، به کتب مشائیه و اشراقیه مراجعه نمود، تا فهمید که او پرچمدار مکتبی است که یکسره مبانی محققان از متکلمان و حکمت اشراق، و مشاء و مبانی عرفانی را که در حکمت او می‌توان مطرح کرد، همه و همه را در کتاب عظیم خود هضم نموده و خودداری نیروی خلافت حیرت‌آوری است که باید عملاً آن را مشاهده کرد. متأسفانه وضع مجله مانع از بحث مفصل در این مهم است، ملاصدرا بواسطه انس زیاد با قرآن کریم و احادیث ائمه شیعه^(۸) و مراعات ضوابط کتاب و سنت، در مقام تحریر قواعد، بکلیه روایات و آیات نظر داشته و ما در مقام تدریس قسمت الهیات اسفار، این معنی را هنگام مراجعه به جوامع شیعه در اصول مشاهده می‌کنیم و سبک کتب او کلامی تحقیقی به مسلک شیعه است.

اما راجع به حکمای یونان، ما ارسطو و افلاطون و سقراط و افلوپین معروف به شیخ یونانی را می‌شناسیم، آراء ارسطو در علوم مابعدالطبیعه برای ما واضح و روشن است، از افلوپین کتابی به نام *اثولوجیا* در دست است که بسیار مهم و مشتمل بر عالی‌ترین مسائل در حکمت و معرفت است. باید توجه داشت که این اعظم نه منکر مبدا و نه منکر معاد هستند، به معاد جسمانی نیز قائلند و عقاید آنها به اسلام نزدیکتر از افکار اشاعره و معتزله است. اینکه غزالی و اذناب او حکمای الهی یونان را تکفیر کرده‌اند، ساخته ذهن خود را تکفیر کرده‌اند.

و اینکه غزالی در مقدمه تهافت نوشته است، ارسطو به کلی افکار منکران مبدا وجود و واجب را ابطال کرد و ما را مستغنی و بی‌نیاز یا فارغ از این مسأله نمود، ولی در چند مسأله ضروری دین را انکار کرده است. در اینجا غزالی به جای ارسطو به تکفیر این سینا پرداخته است. ما مفصل بیان خواهیم کرد که ایشان افکار ابن سینا را منس نکرده است، نه فارابی حکما را بالاتر از انبیا می‌داند، نه ابن سینا. و ما دلیلی بر کفر این اعظم ندیدیم، ولی دلائل قطعی به ایمان واقعی آنان به شریعت محمدی

می‌گویند خداوند اگر سعید را به جهنم و شقی را به بهشت ببرد فعل او قبیح ندارد، غافل از آنکه وجود سعید بهشتی تام و شقی نیز خود جهنمی سوزان است. ما در مقالات متعرض این مطالب می‌شویم کمی فمله ادنا العظیم^(۹) فی خواهشیه علی بعض مواضع البحار.

آنچه در مسأله تجرد نفس و الحاد قائل به تجرد حق نقل شد، بدون ماخذ و منبع نیست بل که با ذکر ذی از بعضی از اساطین فن نقل کردیم و در مقالات بعدی ماخذ مطلب خود را نقل می‌کنیم تا معلوم شود علامه سی در این مسأله مختلف حرف می‌زند و عاقبت تحریرش را ظاهر می‌سازد.

کار تجرد غیر حق نیز در پی مقالات ذکر می‌شود و امید دید که مرام ایشان همان است که ذکر کردیم.

سدرا و حکمت یونان

اما راجع به ملاصدرا و اینکه آیا فلسفه ایشان کلاً حکمت یونانی است یا آن مرحوم بکلی اساس و رنگ نه را عوض کرده است.

دانشمندان مصری که دوره شفای ابن سینا را چاپ می‌نمایند، آنچه را که ارسطو در طبیعی و منطق و ساورای مت نوشته است با شفا تطبیق کرده‌اند و تصریح کرده‌اند شیخ خود فیلسوفی صاحب رأی و دارای ذهنی و قایل و هوش بی‌بدیل است که در تقریر مطالب مشکل می‌دهد و برخی از مهمات را در سطحی وسیع می‌دهد. برخی از دانشمندان غرب می‌گویند فیلسوفی با مطالعه و بدون دیدن استاد در درک غوامض نه از ارسطو که سالها محضر افلاطون را در ک کرده است، موفق‌تر بوده است و در نبوغ نظیر ندارد و هیچ کس از خود چیزی نشد غیر از ابن سینا.

اما آنچه که ملاصدرا در فن الهی برشته تحریر آورده است، مسائل جدیدی را مطرح کرده،

داریم. قرآن و سنت چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد، و ابن سینا خود تصریح به معاد جسمانی می کند بدون تأویل و فزایبی هم بهمین طریق است، لذا ملا عبدالرزاق حکیم محقق می گوید حکمای اسلام در معاد جسمانی مقلدند. حقیر معاد جسمانی به طریق ملاصدرا را به حسب برهان و شواهد نقلی پذیرفته ام، ولی در مقام رجوع به آیات قرآنی بخصوص آیه کریمه «رب ارنی کیف تحیی الموتی» (سوره بقره، آیه ۲۶۰) و مانند آن، انسان تزلزل پیدا می کند و به آنچه که خداوند و انبیا و اولیا مقرر داشته اند معتقد می شود. ولی اعتقاد به آنکه محشور در قیامت عین این بدن دنیوی است با تمام لوازم آن، یا هیچ اصلی سازش ندارد. این اعتقاد، همان قول به وقوع آخرت در منطقاتی از مناطق این عالم ماده است و قول به اینکه در حدیث آمده است که غذاهای آخرت دفع نمی شود ولی با عرق از بدن خارج می شود و بانقض به اینکه بچه در شکم مادر تغذیه می کند و دفع نمی کند، از اباطیل است، چون طفل اگر تغذیه کند و دفع نکند در مدتی به بزرگی فیل تبدیل می شود و بچه نیز زیادی غذا را به وجهی که اطبا بیان کرده اند دفع می کند.

نه غزالی در تهافت می تواند نماینده واقعی اسلام باشد و نه علامه مجلسی نماینده تام الاختیار شیعه. تجرد و بقاء روح مورد اتفاق شرایع سماویه است و اهل بیت (ع) در این مسأله بسیار متصلب اند. خداوند فیاض علی الاطلاق است و هیچ مستعدی را محروم نمی کند و علم و وقف بر قومی دون قوم دیگر نمی باشد.

باید به این مسأله بسیار اهمیت داد و خوب فهمید که علوم ائمه (ع) از سنخ علم دراست نمی باشد. بل که علوم و معارف آنها ماخوذ از حق است، نه از معلم و استاد و مدرسه و بحث و قبیل و قال. علوم آن بزرگواران لدنی و مبرا از شکوک و اوهام و مغالطه و اشتباه است. ائمه به حکم «اعرفوا الله باللغه» خدایا به خدا می شناسند و معیت قیومیه حق را با اشیاء در مراتب وجودی شهود می نمایند و کثیری از مسائل مهم راجع به عقاید را، جز از مشکوٰه و ولایت و نبوت نتوان شناخت، مانند احوال نفس در نشئات بعد از مرگ که عقل مطلقا

حکم در این موارد ندارد و مایه استدلال را از شرع گرفتار است و تشریح احکام و عبادات و تأثیر عبادات و اذک اورد همه توقیفی است و لسان ائمه (ع) در مقام اذک اواراد، لسان حق است و چون حقایق ملک ملکوت را شهود می کنند حقایق را آنطور که هست بیان می فرمایند و حسب عقل نظری اکمل نوع انسانند. و مستقلات علم نیز داریم که شرع نیز ما را در همان مستقلات ارشاد حکم عقل نموده است و مستقلات علم مانند نصوص دینی حجت است، و ملتی که حکم عقل باطل بداند به هیچ شریعتی نمی تواند معتقد شود.

ولی ذکر این مسأله نیز لازم است که فهم آیات قرآنی روایات و لویه در برخی از موارد مشکلتر از پیچیده تر غوامض عرفانی و فلسفی است و اگر کسی بخواهد حکم عقل را کلاً انکار نماید و ادله ظنی شرعی را مقدم بر حکم عقل قطعی بدارد، در حقیقت مخالف ائمه است.

اصبغ بن نباته از امیرالمومنین ولی الله فی الارضین کرده است. حدیث دوم کافی. «هبط جبرئیل علی قال انی امرت ان اخیرک واحدة من ثلاث فاخترتها ودع اثنتین فقال له آدم یا جبرائیل و ما الثلات؟ فقال: العقل والحسب والدین، فقال آدم: انی قد اخترت العقل، فقال جبرئیل للدین، انصرفا ودعاه فقالا: یا جبرئیل انما امرنا ان نکون العقل حیث کان. قال: فشا نکما، و عرج.»

غزالی و مرحوم مجلسی از فلاسفه اسلام چنان تصدیق هولناکی ترسیم کرده اند که انسان ساده لوح مطالب آنها حق مطلق می پندارد و آنچه که حکما گفته اند کفر می داند گویا خداوند حکما را برای ابطال شریعت خلق کرده است روایات و آیات متعدد از عامه و خاصه نقل کرده است دلالت بر تجرد ملائکه ساکن در ملکوت دارند، ما این کلمات طیبه را نقل می نمائیم و اثبات می کنیم که مشرب قرآن و سنت، ملکی به نام جسم نوری مادی وجود ندارد. این مسلم است که ملائکه دارای طبقات مختلفند

ثم خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً باعراض و حدود مختلفه، لا فی شیء اقامه ولا فی شیء حذوه ولا علی شیء حذاه و مثله، فجعل الخلق من ذلك صفوة و غیر صفوة و اختلافاً و ائتلافاً و الواناً ذوقاً و طعماً لا لاجابة كانت منه الی ذلك... الی ان ساقی الکلام الی قوله، علیه افضل صلوات الله: انما امره کلمح البصر او هوا قرب، اذا شاء شيئاً، فانما یقول له: کن فیکون بمشيته و ارادته و لیس شیء الیه اقرب الیه من شیء و لا شیء ابعد منه من شیء، اهمیت یسا عمران...»

این روایت که به حدیث عمران صابی شهرت دارد، و مشتمل است بر امهات مباحث ربوبی، به حق ناطق به این کلمات عرشی بنیان، صاحب علوم لدنیه است.

در مباحث گذشته حدیثی از حضرت رسول (ص) نقل کردیم که موضوع سؤال عقل بود و اول مخلوق حق که در روایت ملکی روحانی است که «لرؤس بعدد رؤس الخلاق...».

در کتاب عقل کافی، عقل را بعنوان «اول ما خلق من الروحانيين العقل...» توصیف کرده است. چون اولین جلوه و ظهور در عالم ماده و شهادت و نخستین اثر آن در ناسوت در نفس انسان بالغ به مقام تعقل ظاهر می شود و کمال اولی انسان به تحقق به مقام تجرد تام حاصل می شود، ملازمه بین عقل اول و انسان بالغ به مقام تعقل در روایات مشاهده می شود و آدم بالغ به این مقام بعد از تحقق به مقام عقل بالمستفاد، آثار هویت عقل در آن طالع می گردد.

هشتمین قطب عالم امکان حضرت رضا (علیه السلام) در حدیث عمران عقل با اولین صادر و خلق نخست را به «مختلفا باعراض و حدود...» تعریف کرد و این تعریف، تعریف به لازم است، چون حقایق وجودیه قبول تعریف نمی کنند، از جهات مختلفه عقل که در روایت سابق به «له رؤس بعدد رؤس الخلاق» تعبیر شد، امام به اعراض تعبیر فرمود، چه آنکه وجود در مقام تجلی و ظهور در مراتب خلقیه قبول حدود و اعراض می کند و از حدود و تعین ماهویه در لسان احادیث به حدود

ی روح صرف و عقل محض هستند، عده ای دارای دمثالی می باشند و برخی موکل بر حقایق عالم ماده ساکنند.

ملائکه ساکن اقلیم جبروت و ملکوت اعلی بکلی ده و مقدار تجرد دارند و ملائکه واقع در ارض بیضا لم برزخی از ماده تجرد دارند.

از امام یا رسول الله سؤال می شود: ملائکه آب و غذا نخورند؟ آن حضرت می فرماید: غذای آنها تسبیح و ب آنها تقدیس است. ما باید بفهمیم موجودی که رزق از نوع ارزاق مادی نیست، مجرد است و موجود مجردی وحشتناک نیست که اهل حدیث از وجود آن رسند.

ما در خلال مباحث به نقل روایات و آیات داله بر د طبقات ملائکه، بیان خواهیم کرد که مرحوم علامه سی در مسأله نفس و ملائکه، آیات و اخبار راجع به این صل مهم که پایه و اساس معرفت نبوت و ولایت است، چه منطبق اهل بیت (علیهم السلام) و قرآن نشده است.

طرفه کلام آنکه علامه (اعلی الله مقامه) براهین بطلان سل را به جای اجرا، در سلسله طولیه وجود، به تبع فرقه لعین در سلسله عرضیه جاری می کند و می خواهد، س مطلق را در قطعه آخر زمان پیدا کند و با عنوان زمانوم یا زمان تقدیری بزعم ارباب کلام و خود را از مخصوصه ج کند و بدون واسطه، کثرات، ماده را که فاعل مباشر باید جسم و جسمانی باشد به حق تعالی، نسبت بدهد و بحق کثرت در حق تعالی نیز باکی ندارد.

براهین ابطال تسلسل، اغلب مشتمل بر تدلیسات طی است و به فرض تمام بودن در سلسله و حلق موجود حل جاری است، نه در علل اعدادیه واقع در سلسله سیه، که بواسطه وقوع در دار حرکت، سیال و زایلند و معدده نه علل توسطیه، باید غیر متناهی باشد.

در سؤال عمران صابی که از حضرت رضا (علیه السلام) از کائن اول و خلق آن سؤال می شود، امام (علیه السلام) می فرماید: سئلت فافهم، اما الواحد فلم یزل د کائناً لا شیء معه بلا حدود و لا اعراض و لا یزال کذلک

و اعراض تعبیر می‌شود (من و تو عارض ذات وجودیم). مراد از عرض و حدود، عرض باب ایسافوجی نیست و در روایات از حد، به حد عدمی لازم ممکن مخلوق تعبیر می‌شود.

دلیل بر اینکه مراد از عرض و حد، عرض مصطلح ایسافوجی نیست، آن است که امام (علیه و اولاده السلام) در تعریف مخلوق اول فرمودند: «خلق مبتدعاً... لا فی شیء اقامه و لافی شیء حذاه و لا علی شیء حذاه و مثله له، فجعل الخلق من ذلك صفوة و غیر صفوة و اختلافاً و ایتلافاً و الواناً...» در روایت اعراض و کیفیات و مقادیر خاص غیر مجرد عقلانی نفی شده است.

قوله: لا فی شیء اقامه، مراده علیہ السلام، ان المجرد التام الروحانی، لیس من سنخ الاعراض و الصور النوعیه، لان العرض یحتاج الی الموضوع و كذلك الصور النوعیه الجوهریه حاله فی موادها المتقومه بالماده و محصله و منوعه للمواد و الاستعدادات.

بنا بر آنچه ذکر شد، جوهر اول، از سنخ اعراض و صور نوعیه نمی‌باشد. جوهر اول، نفس نیز نمی‌باشد، چون نفس مضاف به مادهٔ بدنی بل که اضافه به بدن مقوم وجودی نفس است و نفوس ناطقه هرگز اضافه به بدن را رها نمی‌کنند و این اضافه ذاتی نفس است، نفس صورت نوعیه بدن است و به حدوث آن حادث می‌شود و به مقام مجرد می‌رسد. ولی بدن، عرض عریضی دارد، اعم از بدن دنیوی و اخروی است.

اما اینکه در خواص دوم، صادر نخست فرمود: «ولافی شیء حذاه» تأکید فرمود که مخلوق اول مرکب از قسوه و فعلیت نیست تا به قوه و فعل تعریف یا محدود باشد. دیگر آنکه صادر نخست مرآت ظهور حقایق امکانیه نیست، چون درصدر و ساقه وجودات قرار دارد و فقط حکایت از صفات جمال و جلال حق می‌کند و لسان او به «معرفتی، معرفتالله و من رأنی فقد رأی الله» مترنم است. لذا امام ابوالحسن الرضا، (علیه السلام) فرمود: «ولا علی شیء حذاه و مثله». حقایق مثالیه و طبقات سبعة سماویه، اضلال عقل و عالم شهادت اضلال عالم برزخ و نفس

ناطقه بالغ به مقام تجرد تام عقلانی اضلال عقل و روحانی و روح محمدی و قلم اعلائی حقند و روح نبوی اعلی (نورولوی) مرآت جمال حق است. چون مو روحانی و صادر اول در مقام اخذ فیض، ماده ندارد و امکان او، کافی از برای قبول وجود است، امام (علیه السلام) از آن به وجود ابداعی تعبیر فرمود و چون واسطه ایجاد است، امام فرمود: «فجعل الخلق من ذلك صف غیر صفوة». صفوة حقایق نوریه صرفند و غیر صفوه، س عالم ماده.

در حدیث ۱۴۱ کافی - کتاب العقل - آمده است: الله عزوجل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانی قطعاً مراد از مخلوق اول مذکور در حدیث، عقل جبر انسان مادی واقع در عالم ناسوت نمی‌باشد، چون انسان، صادر اول نیست، ولی صادر اول مبدأ نورط بر نفس انسانی است که او را از مقام عقل بالقوه به ع بالفعل می‌رساند و عقل منقاد به احکام شرعیه و متأدب آداب الهیه و تخلق به اخلاق الله به عقل کلی متصل می‌شود و از سلک عقول جزئی خارج می‌گردد. -عقل جزئی، عقل را بدنام کرد-

در روایت مذکور در علل الشرایع (که قبلاً نقل از حضرت ختمی مرتبت (ص): «انه سئل مما خلق العقل، قال خلقه ملكاً.» صفات مذکور در این حدیث به خلق اول و عقل و ملك روحانی، از قب «له رؤس... و اسم ذلك الانسان علی و وجه ذلك الرأس... و علی کل وجه ستر و کتابه و وجود الستر و كشف هذا الستر...» در مقام بیان حقا صادر اول و اشتغال آن بر جمیع کلمات وجودیه و کتب و ظهور احکام عقل کلی در عقل جزئی و بلوغ عقل جبر ناحیه شعاع و نور عقل کلی و كشف ستر از سر عقل بد مقام عقل بالفعل یا عقل بالمستفاد، عقل شخص و ابیانی عقلی و غوامض عرفانی را، در دریای حیرت می‌برد و از صمیم قلب (باریزش اشک ناشی از شوق و به انسان کامل محمدی صلوات الله علیه و علی اولاده) زیر را زمزمه می‌کند.

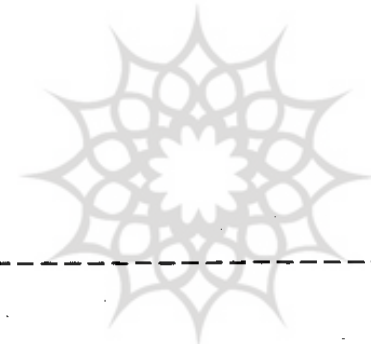
مباحث در معرفت حق ومظاهر الهیه است ونیز خطبه وروایات مفصله منقول از آن حضرت، پایه واساس معرفت ربوبی است که آدمی را به وجد وطرب قدسی وامی‌دارد که باید به ساحت مقدس آن گوهر تابناک وشمس الشموس عالم وجود عرض کرد:

پیش رویت دگران صورت بر دیوارند
نه چنین صورت ومعنی که توداری دارند
تاگل روی تو دیدم همه گلها خار است
تاتو را یار گرفتم همه خلق اغیارند

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

حدیث عمران صابی، در کائن اول (مبدأ وجود) وخلق نخستین مخلوق که در لسان روایت (همانطوری که کردیم) عقل، قلم، روح نبی اکرم بنا به روایت جابر یعنی رحمت رحمانیه که مبدأ حیات کلیه حقایق دیده است واسم رحمان معنای حقیقت وجود یا تجلی به اسم حی در مظاهر غیب وشهود، ونور ختمی مرتبت ماخلق الله نوری» وحقیقت علویه «انا القلم» که به آن ؤ اول، قلم اطلاق شده است، مشتمل برعالی‌ترین



پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی

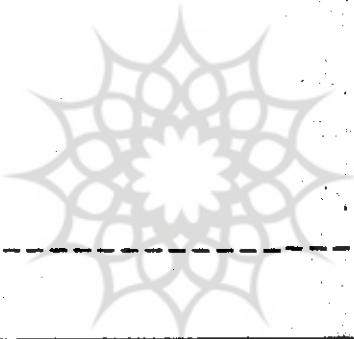
نحوه اشتراک کیهان اندیشه

برای دریافت کیهان اندیشه فرم اشتراک زیر را تکمیل و به همراه حواله بانکی آن به حساب جاری شماره ۸۵۷۴۹ بانک ملی ایران- شعبه سعدی تهران به آدرس: تهران: خیابان فردوسی- کوچه شهید شاهچراغی آبونمان موسسه کیهان ارسال نمائید.

بهای اشتراک کیهان اندیشه: ششماهه مبلغ ۳۰۰ریال و یکساله ۶۰۰ریال

چنانچه متقاضی شماره‌های گذشته
کیهان اندیشه میباشید مبلغ شماره‌های
درخواستی را به حساب شماره ۱۰۱۰
بانک صادرات شعبه میدان شهداء قم
کد ۱۳۳۹ به نام نمایندگی کیهان واریز

و فیش آن را به همراه درخواست به
آدرس:
قم: خیابان عجت - دفتر نمایندگی
کیهان - کیهان اندیشه - ارسال
فرمائید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بازار جامع علوم فرم اشتراک

اینجانب:..... مایل به اشتراک کیهان اندیشه به

مدت:..... ماه میباشم.

بضمیمه حواله بانکی بمبلغ..... ریال ارسال میگردد.

آدرس:.....

امضاء